کلام الملوک ملوک الکلام

لله الحمد والمنة که درین ایام فرخنده فرجام نضارت انضمام کلام بلاغت نظام
فصاحت التیام یعنی رقعات پندآمیز موعظت خیز خزینهٔ آئین خسروی گنجینهٔ خوش تدبیری المسمی به

رقعات عالمگیری

ریختهٔ کلک جواهر سلک سابق شاهنشاه هندوستان بدهٔ دودمان گورگان
نامی فرزندان امیر تیمور صاحبقران مؤید اعجاز طرازی جهان پناه حضرت اورنگ زیب عالمگیر غازی

در مطبع منشی نولکشور کانپور باهتمام بهگوان دیال اکسٹنٹ طبع گردید

ستمبر ۹۸

اطلاع - اس مطبع مین ہر علم وفن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شایق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے اوسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیٹل پیج کے تین صفحہ جو سادے ہین اُن مین بعض کتب انشار فارسی و اُردو وغیرہ درج کرتے ہین تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب منشآت فارسی

انشاے بہار عجم - بالتزام الفاظ فارسی در رقعات کہ کوئی عربی کی لفظ نہین آئی مصنفہ مولوی امانت علی-

انشاے خلیفہ - مع اشعار کارآمد خطوط نویسی مشہور انشار درسی از خلیفہ شاہ محمد قنوجی-

انشاے تمیز - مصنفہ منشی کالی راے تخلص تمیز-

انشاے مادھو رام - مصنفہ منشی مادھو رام-

انشاے منیر خط نستعلیق مصنفہ میر صافی منیر لاہوری

ایضاً بخط شکست

انشاے بہار ہند - رقعات بعبارت عاری صیح تصنیف عبدالعزیز آردی-

انشاے جامی - مصنفہ ملا عبدالرحمن جامی-

انشاے طاہر وحید - از منشی مرزا طاہر وحید-

انشاے فائق - مصنفہ مولوی محمد فائق-

انشاے دولت رام - مصنفہ منشی دولت رام-

انشاے گلزار عجم - مصنفہ مولوی مقبول احمد فاروقی

انشاے مفید - مصنفہ منشی لچھمی رام پنڈت-

انشاے دلاویز - تلازم شطرنج مین مصنفہ مولوی عزیز آردی

انشاے عجیب - اسمین رقعات ہین سواے لفظ فارسی کے لفظ عربی نہین ہے مصنفہ منشی محمد جعفر-

ظہیر الانشا - مصنفہ منشی محمد ظہیر الدین-

انشاے صفیر بلبل - مع صحت نامہ یہ بڑے مرتبہ کی انشار رنگین عبارت کی ہے مصنفہ مولوی عبداللہ خان علوی خرجوی جنکا پایہ نثر نگاری مین ہمرتبہ قدما ہی-

انشاے دلکشا - جلی قلم مصنفہ منشی فتح چند-

انشاے بے نقاط - سب رقعے صنعت مسقوط النقاط مین ہین تصنیف منشی کامتا پرشاد-

انشاے لطیف - اسم با مسمی ہے تصنیف منشی ہیرا لال-

می باید شنید - یہ نسخہ بھی بمصداق قل ما دل غایت درجہ سودمند اور جامع ہی

رقعات عزیزی - مصنفہ جناب مولوی عبدالعزیز صاحب آردی

بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و آسمان

رقعات عالمگیری

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور بطبع زین مطبوع جهان شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد انشای ثنای پادشاہی کہ سلطنتش مصئون از زوال و انتقال ست و پس از املای ستائش جہان پناہی کہ حلقہ بندگیش زینت گوش ستر تا سر سلاطین عالمگیر اورنگ زیب ہمایون فال بر رای مہر انجلای دانشوران سخن رس و سخنوران صبح نفس پوشیدہ نماند کہ درین نسخہ موسوم بہ رقعات عالمگیری ملقب بکلمات طیبات کہ مؤلف از رقائم کرائم پادشاہ دادگستر عدل پرور ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بہادر پادشاہ ہندوستان ست انار اللہ برہانہ ہمین پور خلافت و فرزند سعادت توام کنایہ از پادشاہزادہ کلان سلطان محمد معظم المخاطب شاہ عالم بہادر ست و در بعض سلطان محمد اعظم شاہ بہادر پادشاہزادہ دیگر نیز بفرزند سعادت توام ملقب شدہ و فرزند عالیجاہ خاصۃ القاب سلطان محمد اعظم شاہ بہادر ست و برادر ناحہربان عبارت ست از دارا شکوہ برادر کلان آنحضرت و فرزند زادہ عزیز و فرزندزادہ بہادر رازادہ است از محمد معز الدین بہادر پسر کلان شاہ عالم بہادر و محمد بیدار بخت بہادر ہمین پور سلطان محمد اعظم شاہ بہادر و فرزند زادہ عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بہادر پسر دوم شاہ عالم بہادر و [illegible] ملک المہام و آن فدوی از اشارہ است از اسد خان کہ بعد فوت شایستہ خان بخطاب

۱۲ مضمون بوزن مفعول اسم مفعول ہے
عنوان معنے اسکے نگاہ رکھا گیا ۱۲ ص منہ
اپنی پادشاہی کی کتابت ۱۲ ص نقش زوال نقطوں کا
بطور براعت استہلال در تلمیح و ایہام
ہے ۱۲ براعت استہلال لفظیں پہلے لفظوں
کالانا جو کتاب سے مناسبت رکھتے ہوں
تلمیح اشارہ کرنا کسی قصہ یا حدیث و آیت
کی طرف ایہام ایسے لفظ کالانا جسکے
دو معنے ہوں اور معنے بعید مراد ہوں
۱۲ ص تلمیح وغیرہ کالانا مثل ہے تا ابد کا
۱۲ ص شکوہ روشن سے اندر محبت اور
دلیل ۱۲ ص حروف

[illegible]

امیر الامرا سرفرازی یافته و خان فیروزجنگ انتخاب غازی الدین خان بهادر فیروزجنگ و نصرت جنگ اختصار القاب و الفقار خان بهادر نصرت جنگ و میر بخشی ایماست از میرزا صدر الدین محمد خان صفوی و میر آتش زبرتیب خان و حمید فقط اقتصار باسم حمید الدین خان بهادر شروع و مقصد از رقعات موسوم باشاهزادهٔ کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید رقعهٔ جهین خلافت فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم اعلیحضرت فردوس منزلت بگرفتن ولایت بلخ و بدخشان و خراسان و هرات ملک قدیم موروثی توجه مفرط داشتند و مکرر افواج بادشاهی بسرکردگی مراد بخش با نصو فرستادند چنانچه اکثر آن ولایت فتح هم شد لیکن بسبب کم حوصلگی آن نامراد که بی طلب حضور بر خاسته آمد و باستمالت اهالی و اکابر آن دیار نپرداخت ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و زر ضایع از ینجاست که گفته اند ز پیر ناخلف دختر بهتر نظر باین توجیه که ع اگر پدر نتواند پسر تمام کند + این قانی را آرزو باقی ست تدبیرش غیر از ینکه نبیرهٔ آنحضرت را با فوجی شایسته و سامان بایسته باین سمت بفرستیم دیگر از ما چه می آید با وجود تاکیدات حضور شما قندهار را نگرفتید تا باین مهم چه رسد ظاهر اکار شما عارف بخود بعارفت این نمود بی بود خود آفتاب سرکوه است بدست آمد چه دنیا و چه شما فکر خود کنید در ینجا پشیمان چه رو خواهید نمود و آنجا بحضرت حق سبحانه تعالی و حضرت اعلی رقعهٔ فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم از عرض بعضی ظاهر شد که امسال نو روز بطور اهل ایران بتکلف کرده اند لفضل الهی عقائد خود درست دارند این بدعت تازه از کجا آموخته اند ظاهر آن عرب که خود را سید میگویانند ع بدنام کننده نکونامی چند + تعلیم کرده باشد بهر حال چون این روز از اعیاد مجوس ست و باعتقاد کفار هنوز روز جلوس بکرماجیت لعین و مبدا تاریخ هند بعد لعل نباید و چنین جهل بفعل گراید بیت گفته گفته من شدم بسیار گو + از شما یک تن نشد اسرار جو استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه رقعهٔ جهین بسلطنت به اضافه پسر چارمین که ظاهر ساید رد و میداد و غرض انشی که نوشته بودند

بمطالعهٔ آمد بیشی مراتب خفه و بزرگ امکان ندارد دو طرفه تر اینکه آن فرزند خبر خانه خود ندارند خبر پردا خت اینها از کجا یا فتند
بهر حال سع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت است و پاس خاطر آن فرزند بطور دیگر رعایت کرده خواهد شد رقعه ۴
همین پور بخلافت بعرض رسید که آن فرزند نگاهداشت سپاه می نمایند و نوکران بیش مواجب نگاهمیدارند ظاهرا مقصد
تند مهار داشته باشد خدا توفیق رفیق سازد واما استدعا آمدن دار السلطنت لاهور که در نیولا کرده اند موجب آن معلوم نشد
پانصدی از منصب ناصر خان کم کردیم و آن هندو مشیر را از نوکری بر طرف ع از ماست هر چه بر ماست یا قی
رقعه ۵ همین پور بخلافت با وجود سلامت نفس فتح الله خان چرا ناخوش کردید ما در ایام بادشاه زادگی
با امرا همچو سلوک میکردیم که همه راضی بودید و در حضور و غیبت بخوشدلی تعریف و توصیف ما میکردند بل با صف
اقتدار برادر نامهربان بعضیها ترک رفاقت او کرده ملازمت ما اختیار کردند و جمعیکه باشارهٔ برادر نامهربان
حرکات ناملائم کرده حرفهای بی ادبانه بر زبان آوردند تا زبانه اغماض و تحمل متنبه شده از سر
انصاف اقرار بصاحب و صلگی ما کردند تا نقش سر دارهٔ بهادر ما بر لوح خاطر اشرف اقدس اعلی حضرت
مرتسم گشت و کارها دست بسته بزور بازو و این مور ضعیف صورت گرفت شما مثل فتح الله خانی را
رنجیده خاطر کردید همچو سپاهی جگردار همه کاره را که یکا رعمده شما می آید شکسته دل نمودید فرد گر صد هزار
لعل و گهر مید هی چه سود + دل را شکسته نه که گوهر شکسته مضطفی یا مضی اگر حالا هم دلجوئی کنید بهتر و برای اصلاح
کار مفید تر است بیت نصیحت گوش کن بشنو و بهانه مگیر + که هر چه ناصح مشفق بگویدت بپذیر + بیشتر هر چه رضا
والسلام علی من اتبع الهدی رقعه ۶ فرزند سعادت توام محمد معظم حفظ الله تعالی و سلم از نوشته عزیزی معلوم
شد که چیرهٔ زعفرانی بر سر و جامه پلوانی در بر دیوانی نشیند بسن شریف چهل و شش نازم باین ریش
و فش ۷ رقعه همین پور بخلافت منعم خان از حضور رخصت یافت تا جلد رسیده آنچه بزبانی و حواله
شده ابلاغ نماید از خود خبرم نیست که کیستم و کجا میروم و بر سر این عاصی پر معاصی چه خواهد گذشت حالا
از همه خصم میشوم و همه را بخدای سپارم فرزندان مدار کامگار را باید که تخالف نکنند و تجویز کشت و خون خلق

که بندگان خدا بند نشوند آنچه بنظر می آید طرفه هنگامه بر پا شده نیست ایزد مقلب القلوب توفیق خدمت
خلق او که ودائع بدائع خالق اند چراغ راه سالکان طریق ریاست و ملکداری کناد بنام بادشاهزاده
محمد اعظم شاه بهادر رقعه ۸ - فرزند عالیجاه اسپ رهوار که این مرتبه برای ما فرستاده انداز سوای
آن خیلی خوشم و یاد از غمخوار بیکید پیر ازان فرزند جوان بخت میدهد از کمال تحفظ بخوشخرامی موسوم
کرده شد چون آن فرزند در تجویز نام مطابق هر چیز مهارت تام دارند برای هر یکی از اسپان خاصه
تا که فهرست آن بقید رنگ و نسل و سال آخته بیگی خواهد رسید تجویز کرده بنویسند رقعه ۹ فرزند عالیجاه
ذاتی انبه آن فرزند بذائقه پدر پیر خوشگوار آمد برای نام آنها گمنام استدعا نموده اند چون آن فرزند
جودت طبع دارند رو دار تکلیف پدر پیر چرا می شوند بهر حال سدهارس و رسابلاس نامیده شد
رقعه ۱۰ - فرزند عالیجاه مژده کهچڑی بریانی شما در زمستان بیاد می آید الحق که قبولی اسلام خان با
نمیر سند میخواستم که سلیمان بریانی پز را از شما بگیرم اما شفقت پدری اقتضا نکرد اگر از شاگردان او کسی مهارت
این فن داشته باشد طلبیده آید والا خوش باشد رو نکه بیابید و نخورند و نخورانند بیت خوش آن وقتی و خرم
روزگاری + که یاری بر خورد از وصل یاری + بیت هوس از سرم یکسر مو نرفت + سیاهی ز مو رفت و
از رو نرفت + رقعه ۱۱ - فرزند عالیجاه الحمد لله که فرزند زاده بهادر خوب آمد و کار دولتش ترقی روز بروز دارد
حالا از تربیت والا جاه غافل نباید بود صوبه مالوه در صورت اقبال مهم سینستی و تنبیه جانان فرزند زاده
بهادر بحال خواهد ماند فرمان بهادر شد که از راجپوتان عمده راجه بشن سنگه کچهواهه همراه عمده دار دو توپخانه
وغیره اسباب حرب مطلوبه این مهم از قلعه دار اکبر آباد بگیرد و والد بزرگوار از روی نیکنهادی به راه راست
اسلام آباد عرف متهرا رسید رقعه ۱۲ فرزند سعادت توام عالیجاه سن اعلی حضرت میفرمودند که تنها گذار
بیکار انست انسان اگر با مور عقبی نتواند پرداخت ساختگی کارهای دنیا چه بدست که الدنیا مزرعة الآخرة
واقع شده خود دیده و به نفس نفیس چهار گهڑی آخر شب از خوابگاه بر آمده با ستار توفیق وضو کرده

باوراد و وظائف می پرداختند و پیش از صبح صادق بعد بانگ صلوة با جماعت فضلا نماز صبح ادا
کرده بحجره که درشن تشریف می آوردند و درشنیان را بسعادت دیدار فیض آثار نواخته بعد برآمدن دو گهری
بدیوان عام میفرمودند و دران مجلس جمیع منصبداران جز دو کل بار مجرا یافته دیوان اعلی و میر بخشی تجویز اهل
خدمات و حقائق حسن تهور و ذات و جانفشانی ناظمان و فوجداران و امینان و کروریان صوبجات بعرض
رسانیده دامن امید هر کدام بانجاح مرام پرداخته دلگیری دیگران مینمودند و بعد ملاحظه معتاد
اسپان و فیلان خاصه یک پاس و دو گهری روز برآمده از دیوان عام بدیوان خاص رونق می بخشیدند
و دران مقام بخشیان عظام احوال غیر سر خیز از منصب معروض نموده حکم عرض بکرر و نظر ثانی حاصل میکردند
و انتخاب وقائع و سوانح هر صوبه بعرض کرده فرخواره هر مقدمه مرحمه و احکام و فرامین را حکم ناطق میگرفتند
تا قریب دو پهر ازین معاملات و نوشتن می ابودند بعد به غیبت طعام خاصه که تاکیداً از وجه حلال مرتب میشد
متوجه شده برای تقویت تن و قوت عبادت و داد گستری اقدر بسد رمق نوش جان فرموده و جز آن
و شیر و فیل بلیعه خوران و راتبه داران که اکثری از علما و فضلا و طلبه علم و مساکین و غربا و یتیمان و
بیکسان و بیماران بودند و بسیاری را ازانها از نظر کیمیا اثر و شناس میداشتند استفسار نموده
در خوابگاه خاص تشریف برده ساعتی باول بیدار قیلوله کرده بعد انقضای دو پاس و چهار گهری
از خوابگاه برآمده وضو کرده در نماز خانه تلاوت قرآن مجید مشغول میشدند پس از ادای نماز ظهر اوراد
و تسبیح در دست در مسجد آمده می نشستند دیوان اعلی درانجا حاضر شده بعرض معروض مطالب
ملکی پیرداخت اکثر کاغذها بدستخط انور میرسانیده و چهار گهری روز مانده باز بدیوان عام میفرمودند درین
وقت بخشی دیوان تن نو سر فرازان منصب و طلبداران جاگیر را از نظر انور میگذرانیدند و آنحضرت بغور
تمام تفتیش احوال حسب و نسب هر یک و کاردانی هرکدام فرموده برای تشخیص منصب و تنخواه جاگیر حکم
میفرمودند و بعد شام از دیوان عام برخاسته نماز مغرب خوانده در جلوتکده که خاص تشریف میبردند و درانجا

یعنی پڑھا کرتے تھے ۱۲ [illegible]

[illegible]

مورخان شیرین بیان و قصه خوانان فصیح بیان و قوالان خوش الحان و سیاحان عرصه جهان حاضر میشدند
اندرون پرده نسوان و بیرون فوکور هر یک موافق رغبت طبع اشرف و اعلی احوال اسلاف و بزرگان و بادشاهان
و عجائب و غرائب دیار و امصار بعرض میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف اللیل وقت شب و روزی خود را
باین قسم تقسیم فرموده داد زندگانی و فرمان دهی میدادند چون شفقت پدری در حق آن فرزند قلبی است لهذا
در نوشتن و اطلاع دادن هر انچه خوب باشد و بر آن فرزند ارجمند زیبنده بود بی اختیاریم در هر وقت انچه بیاد
بر زبان قلم داوم معاف دارند رقعه ۱۳ - فرزند عالیجاه محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهرا در صوبه گجرات خیلی جلد
و تند میروند چنانچه سید سالبان برادر ایشان زیاد در افتاد و زندگی را جواب داد و بی حضور بحضور طریق
سوار کرده اند چه اخلاق شان پسندیده اند و آهسته خرام بلکه مخرام + زیر قدمت هزار جان است
رقعه ۱۴ - فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم حسن بیگ و پسران کار چکله کوره را بعلت فساد از عمل
اجمل معزول نشده رعایا آنجا را ویران دارند و سر به سنگ میزنند و میگویند ع اگر تو نمی بندی داد من روز
داوری هست محاسبان حقیقی ظلم عمال بنام ما و شما می نویسند چرا که اعمال حق دانسته بحال سکنه آنجا و آن
والا جاگیر تغیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت رقعه ۱۵ - فرزند عالیجاه انچه معلوم میشود مصطفی قلی بیگ
دیوان خالصه آن فرزند کارها بخوبی سرانجام میدهد غنیمت است اضافه منصب خطاب قابلی اگر نوشته شود آید
آدم خوب مثل طالب شیخ نیست هیهات انچه بهم رسد غنیمت بدانیم که کم دیدیم و بسیار کم هست + نه همه چیز انسان بزبان
عالم که بسیار نیست + روزی سعدالله خان مرحوم بعد فراغ از اوراد و وظائف تا دیر دست بسته بر پا ایستاده
بود یکی از ندیمان گستاخ پرسید کدام آرزو باقیست گفت آدم خوب الحق حرف خوبی گفته هر چند جوهر دیانت
و امانت و خلقت انسانی جبلی ست هرکه حق تعالی کرامت کرده باشد اما اهلیت و انصاف آقا را نیز دخلی
هست که نوکر را مرفه الحال و از وجه معاش مقدار الحال فارغ البال دارد تا ضروریات عالم تعلق خلل انداز اعتقاد
او نشود ع که مزدور خوشدل کند کار بیش رقعه ۱۶ - فرزند عالیجاه برای انصرام جنگ التماس ماهی مراتب کرده اند اگرچه

ضابطہ نیست کہ کمتر از شش ہزاری مرحمت شود لیکن چون دو کار دست بستہ از دست آن فرزند بر آمده و پاس خاطر
آن فرزند علاوۂ آن لہذا دادیم از ہمان ماہی مراتب کہ از انجا آورده بگیرد و شکر این موہبت عظمی که
مافوق مرتبہ است بجا آرد رقعہ ۱۷- فرزند عالیجاه میرخان متصدی محال خالصہ سپاه آنفرزند پرگنہ
سکرا را واگذاشت نموده عوض آن محال دیگر میخواهد در حضور قلت تنخواه و کثرت طلبداران است از ینجا
گوشت و استخوان آنچہ بود برانتیمت یافتہ عوض یافتن ممکن نیست بنویسند کہ توفیر محال دیگر بر آورده
انہا نجابہ رقعہ ۱۸- فرزند سعادتوام محمد اعظم حفظ اللہ تعالی وسلم از وقائع صوبہ مالوه بعرض رسید
کہ بہار سنگہ بوندیلہ کہ از کمال نخوت و پندار مایۂ شور و فساد شده مصدر ہنگامہ آرائی بود از دست
ملوک چند پیشہ دیوان آنفرزند ارجمند اقبال پیوند کشتہ شد بجہنم واصل گشت الحمد للہ علی کل
حال ہیچ نمی آرد و ماندن حساب شوم + انچہ احسان است بر بانت شوم + فی الحقیقت ظہور این قسم
فیض تربیت آنفرزند است کہ نوکران آزادہ سرگرم کارہا عمده بادشاہی میکنند باین تقریب کہ تہنیت خالی
از زبان نباید مالا مروارید قیمتی پنجاه ہزار روپیہ برای آنفرزند مرحمت نمودیم چون این ہندو ہمان شتل
راستہ آورده کہ گویا گنجشک محمد مراد بخش گرازو ده ورا بمنصب پانصدی ذات و صد سوار و خطاب رای
و خلعت و شمشیر و اسپ سربلند بخشیدیم آنفرزند ہم رعایتی درخور کہ موجب امتیاز او و امثال او باشد
تواند بود البتہ بعمل آرد رقعہ ۱۹- فرزند عالیجاه ... گویا این حسن قدر دانی
نتیجہ افزاید رقعہ ۱۹- فرزند عالیجاه ... ازنج خان بالی تغیر کردن پرواز دارند
و لہذا انجا محو دادن قوشیت مدد را بایست جہت شکستن ہست قوم بالی در صوبہ گجرات از بدنامی فرداسم و ہم سپاہگری
دارند فوجداران صوبہ غیر از نیاید بگران باری و درار ... سوره جا بایست کہ مثل حسن علیخان بہمہ
آلہ وردیخان و صف شکن خان جنود ... ہزاریان فوجداران انجا بوده تا ازعهدۂ بندوبست آنجا بر آید
آگر متصدیان آنفرزند بر شته مثل شجاعت خان ہمراه روند خوب است والا این صوبہ گجرات خدا نخواستہ

[illegible]

اگر سر رشته عمل بکف وجا بجا بهم خورد تدارک آن بطول خواهد کشید پیشتر مختار اند بیت من نگویم که این مکن آن کن مصلحت بین و کار آسان کن + العاقبة بالعافیة رقعه ۲۰ - فرزند عالیجاه باظهار جاسوسان معلوم شد که شاهراه از بهادر پور تا خجسته بنیاد خالی از مخاطره منیست قطاع الطریقان مال بیوپاریان و مسافران بغارت میبرند و مترددین بانیست نمی توانند آمد و رفت نمود هرگاه در قرب لشکر او شما اینحال بوده باشد برحال طرق دور رسست و معلوم میشود که متهیان اخبار معتبر بانفر زند نمیرسانند از انجا که غفلت و بی پروائی خلاف طریق ریاست و جهانبانی ست کاتبان بتهدید یقین نمایند و عمله و فعله شان را بسزا رسانند و فوجی مستعد مقرر سازند که استیصال مفسدان از بیخ و بن ده شاهراه از شر جماعت حرامیان پاک سازند بیت بدعملی تا گوارا توان کرد بیت من نمیگویم زیان کن یا بفکر سود باش ای زفرصت بیخبر در هرچه باشی زود باش والدعا رقعه ۲۱ - فرزند ارجمند عالیجاه آنجوره حبیبی خوش قماش که اکنون باوجود تلاش بهم نمیرسد بطریق پیشکش آورده بودند درین ضمن کرسی یکچوبه نیز بنظر گذشت برای آن فرزند ارجمند فرستادیم تکرار عطیه بجا آرند و در ارسال الی الینه تلافی ما فات کوشند رقعه ۲۲ - فرزند عالیجاه یاد داریم که روز تجدید عبداللطیف قدس سره الشریف رفتیم و در اثنای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند ده از مضافات کهرگون برای مصارف خانقاه مقرر کرده شود و این دو مصرعه بزبان طبق ترجمان راند بیت شاه ما رده منت نه در رازق ما رزق بی منت دهد + گفتیم همچنین ست اما تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای خیر و برکت دنیوی و عاقبت خود حصول جای مزید نعمت و دولت نه برای آرزو و منت گفتند اگر فی الحقیقت از تصمیم اراده باطن نیت خیرست نصف غلات از حصه رعایا نگیرند بلکه بمظلومان محنت کش زیاده از آن بگذارند و اورا و وظیفه برای گوشه نشینان متوکل که زبان سوال بسته در زاویها و زوایا و ویران مسکن دارند مقرر سازند و بداد مظلومان نوعی برسند که حق کسی تلف نشود و دو واقعه با از حال ضعفا کوتاه باشد افزونی نعمت مشاهده نمایند به تقریب نالش ستمدیده چکله کوره این نقل بیاد آمد که بی اختیار به آن فرزند قلمی شد والدعا رقعه

محفوظ الدوام ہے ۱۲ ۲۰ خانقاہ وہ مقام ہے جسمیں درویش و مشائخ بہت سے رہتے ہوں اور وہاں بیٹھکر عبادت کرتے ہوں ۱۲ ۲۱ ترجمان یعنی زبان

فرزند عالیجاه داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح احمدآباد کرده اند و تقاضای سماحت بخو بیتان
اقربلے هر دار خوار سپرده مستغیثان بجابیت داروغه مذکور بعد آن فرزندی بار نمی یابند و حجمی مال مردم
رشوت خوار ۱۲
خوار او باتش رفیق و آماده شده خلق الله را ایذا میدهد حیرانم که در وقت جزائے اعمال چه جواب خواهیم داد
واو حق سبحانه تعالی عادل ست اگر ظالم ر کار فرمائیم هر عذابیکه از ظالم بامور رعایا آید عدل ست و بان
سزاواریم که ظالم را زور دادن بداد داد خواه نرسیدن رستے خود تجویز ظلم بودن ست بیت گندم از گندم
بروید جو ز جو + از مکافات عمل غافل مشو + رقعه ۲۴ - فرزند عالیجاه مثل اینده بانو ضعیفه تا کی بحال
تباه و محروم خواهد بود دیرها و شماحنے دارد نواشتهاشیر انچه کردند نتیجه آن و دیدند مسلمت حق هیچ حال تباه
یعنی سزا ۱۲
و محروم خواهد بود دیرها و روزیکه فیل فتح جنگ خان برآن فرزند حمله آورد میر بدیهه چه کار رستمانه کرد فیل را
از شوخی باز داشت و خلعت عنایت ما گرفت که حق خانه زادیها آورده عزو جاه گیرم برای اعدا و خاطرها
سینه را از کینه دیرینه پردازند و آن ضعیفه را که غیر شما دیگری ندارد مشمول سازند بیت قدیمان خود را بیفزا
خالی کریں ۱۲
قدر + که هرگز نیاید ز پرورده غدر + رقعه ۲۵ - فرزند عالیجاه نوشته اعتماد خان وحی نیست که خواهی
بیوفائی ۱۲
نخواهی بران عمل کرده شود بعد تحقیق انچه لازم ست حکم کرده خواهد شد رقعه ۲۶ - فرزند عالیجاه روزے
سعدالله خان در حضور پدر بزرگوار اعلیحضرت سبب پرسیدند عرض کرد که فقره چند در بیاض نظر آمده بود
یعنی شاهجهان کے پاس ۱۲
نقل برمیداشتم تا بعرض رسانم قیام بنیان سلطنت از عدالت و ایش ملک و مال از شجاعت و سخاوت
انصاف ۱۲ — دلیر ہونا ۱۲
صحبت داشتن با علما و فضلا و محترز بودن از قرب جهلا نشان عقل ست عامل بودن بر عقاید مستقل
پرہیز کرنا ۱۲
ماندن رعیت شده اند مقصر شدن از امور دینی از تدبیر راضی و شاکر ماندن بر تقدیر پدید پایی خاندان از ترحم
یعنی اندازه حقتعالی ۱۲
نمودن بر یتیمان و محتاج نشدن خود از کام روائی محتاجان نصرام امور ملکی بصلاح و صواب دید وزرا
مظفر و منصور بودن با ستمداد همت فقرا است درست ماندن از زینت ازاله درد مندان امید رحمت
مدد چاہنا ۱۲
داشتن از جناب حق تعالی انجمان آنحضرت خلیفه محفوظ شده بوسه بر پیشانی خان مبرور

[illegible]

داوند آخر روز چند بهان محمودی زرد دوزی یکرنگ بخان مذکور مرحمت فرمودند خواستم که تنها
تسلیم نباشم بآن فرزند دلبند هم نوشتم توفیق حمل همگنان رفیق باد رقعه ۲۴ - فرزند سعادت توام
محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهر است با نظر دلوانخانه آنفرزند عالیجاه در نقار خانه شماست حیف صد حیف
با صف دعوی جهانبانی اینهمه غفلت و بی‌پروایی هر کارها را چه شد که خبر ملی بشما یاد فراموشی خواهد بود دکانها
جدید مقرر سازند و تهدید کنند رقعه ۲۵ - فرزند عالیجاه ظاهر الشان یکماه طرف دریای تل در صید
کلنگ بسر برند اگرچه شکار شغلیست که هم تماشا و هم لذت غذا امید بد فالاد صورت فراغ از
سرانجام امور متعلقه که بمنزله فرائض تواند گفت خوشنما و خوش آیند تر است خصوصاً ادای حقوق
ریاست که شرعاً و عرفاً واجب آمده و خبر باز پرس آن از احادیث معتبره و تواریخ مشهوره و غیره
سیر یافته میشود بر جمیع کارها مقدم باید دانست شما را از تمشیت امور یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شده
باشد به تنظیم و تنسیق معاملات خان جهان و عاقل خان و شجاعت خان و محمد بیگ چرا نمی پردازند شما را
ذوق صید افگنی و بار شوق قلعه شکنی و خرمن بیچگان گرفتنی هیهات معاش کجا و معاد کو نیست
هر یکی ناصح برای دیگران + ناصح خود یافتم کم در جهان + عمر به بطالت میگذرد و کاری از دست نمی
آید فردا ر خدا را چه جواب باید داد ع کریا به بخشای بر حال ما رقعه ۲۶ - فرزند عالیجاه اگرچه آنفرزند جوان
مشتاق پدر پیر نیستند اما پدر پیر مشتاق پسر جوانست ع بیا از دل کوه‌ها غم بردار رقعه ۲۷ - فرزند عالیجاه
محمد انور سوداگر تبصدیت بناد را اصلا مناسبت ندارد اینمعنی چنان مینماید که دزد را پاسبان کردن با
کمال فهم و ذکاء و طبع رسا چنین تجویز بیجا آینده بعمل نباید رقعه ۲۸ - فرزند عالیجاه قصبه دهراز مضافات
صوبه گجرات مورد عاصی پر معاصی ست رعایت سکنه آنجا واجب دانند و پیر مغنی را که از مدت فوجدار آنجا
مستمال بحال اند و حرف مریضان خرض کم فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا در شان آنهاست در حق او
نشنوند و فرد عنایت بر ضعیفان گوشه چشمی و گردانند + بهر کوچک خود لطف دیگر هست تنها نرا

رقعه ۳۲ - فرزند عالیجاه محمد بیگ از نوکران آن فرزند عالیجاه که در فرقهٔ ضاله غلیم لئیم رفته میگویند
که از قبیلهٔ معتمد خان دیوان دکن و دیوان و بخشی تن ایشان بوده است بے شبهه آن قدیم را مقربان جدید
در نظر شما نتوانستند دید آن فته گذشته را بطلبید و پیش ما بفرستند که الا بدبریش خاوند والا نمی‌پسندند که بعد
اطلاع احوالش میتوان طلبید رقعه ۳۳ - عالیجاه هنوز استخوان شجاعت خان و محمد بیگ بوسیده
و حقوق خدمت و نمک بخونگر دیده ورثا هیچین دو داما و یک تنبی اند باندک تقصیر که صدق و بطلان آن
جمع وارث ۱۲ یعنی بالک ۱۲
العلم عند الله چرا از نان می اندازند و بنام هنود از تغیر مسلمان عرضی غیر مرضی می نمایند رقعه ۳۴
علم اللہ کو ہے ۱۲
فرزند عالیجاه مندسور عمده ترین محال صوبهٔ مالوه و جاگیر ایشان مرحمت شده سابق سربلند
خان و حسن علیخان و کم منصبان مثل نوازش خان و می فوجدار آنجا بوده اند آن نور الابصار
جمع بصر ۱۲
عامل کارگاه امانت دستگاه شجاعت پناه آنجا بفرستند و روز بحضور اعلی حضرت مذکور شد که
کارخانہ ۱۲ سبق
رونق خانه و افزایش مال آبادی محالات جاگیر سعد الله خان با عبد النبی دیوان خان موصوف کرده خود
مصروف بجان و دل رامور سرکار والاست وقتی کنایه با خان مذکور فرمودند که شنیده ایم که شما
سنگ پارس دارید از نظر بگذرانید عرض کرد که فلانی را بصورت انسانی و وصف زر افشانی دارم
آنحضرت الحمد لله خوانده بر زبان دُرفشان آوردند که باین صفت خود شما را هم موصوف میدانیم اورا
بشما ارزانی داشتیم آدم هوشیار امانت دار خداترس آبادان کار کیمیا است آنچه جستیم و کم دیدیم و کیمیا
آباد کرنے والا ۱۲
ست و نیست + نیست جز آدم درین عالم که بسیار ست و نیست + خان مذکور آداب بجا آورد
رقعه ۳۵ - فرزند عالیجاه شغل عمل عامل محال جاگیر آن عالیجاه از فرد سلسله سوانح نگار ظاهر میگردد بغفلت
یعنے اخبار نویس ۱۲
از روز چه احراغ وا و دا دا از دست غفلت داد و داد رقعه ۳۶ - فرزند عالیجاه ما و شما را خوش تجویز
فریاد ۱۲
خوش تمیز در همه چیز میدانم ع ز چشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ + محمد بیگ خان با تغیر کردن شیر انداز خان
را فوجداری سورته دادن عجب عجیبه و مضحکیه و شعور آدمی سمت ظهور دارد ع سیمای آدم سنه حال با ظلمت
نہایت عجیب ۱۲

سلہ کالا لسکے معنے اسباب چاہیے کالا ہے
پرریش تھا وند یہ ایک مثل ہے ایسے موقع پر
بولی جاتی ہے کہ کوئی شخص کسی سے کوئی
چیز لیوے اور اسمیں کوئی عیب لگا دے تو
اس چیز کو مالک ان کہتا ہے کہ کالا اسکا
بریش خاوند ۱۲ سلہ بوسیدہ بیا فارسی
بوسیدن یعنی پرانا ہو جانا ۱۲ سلہ
چیز سے ۱۲ سلہ کنایہ یہ کہ بات ہر کسی
جن کہنا سلہ صاف صاف
سلہ سنگ پارس ... ایک پتھر ہے
... کہ جس سے لوہا سونا ہو جاتا ہے
... انسانی علامت اطلاعات ...
... بیان اشارہ ...
سلہ ... کمال ...
سلہ ... ظاہر ہوتی ہے ۱۲

ازینجا بنجهزاریان سپاهی منش قطب الدین خان بوده اند اگر شما سید کمال سید مردارکه دران صوبه فی الجمله سوفر و معتبر اند تعین میکردید مضایقه نبود بهر تقدیر فوجداری سرکار مذکور مع محال معموله آن بجاگیر ایشان مرحمت شده از نوکران فدوی و بیت نشان خود هرکرا لایق دانند برگمارند امان الله بیگ و بهادربیگ شروانی اگر دوری از ان نور الابصار اختیار کنند ظاهراً متحمل این کار توانند شد و بایستی دارو و اجالی جز و اعظم نظم معاملات ملکی و مالی ست ضایع کاران مطلب موجود و خوش کردار الست گو سفقه و حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند از همین جهت فتوحات متواتر و مهمات متکاثره می فرمودند ما در عصر اعلی حضرت بنده های نامدار جان سپار و عاملان آباد ان کار رو و قدردان هوشیار بسیار بیش می آمدند و با این همه بذات قدسی صفات در رتق و فتق معاملات تعلق خاطر و توجه باطن و ظاهر مبذول میفرمودند یاد داریم در هنگامیکه اعلی حضرت مراد بخش را بجهت تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص فرمودند دیوان فوج مطلوب در حالت تجویز نیست کسل از اهلکار و بیکار بهم رسیدند حالا یک کس برای دیوانی بنگاله که بحلیه راستی و کاردانی آراسته باشد میخواهیم و یافته نمی شود از نایابی آدم کار آگاه رقعه ۳۶ فرزند عالیجاه ایشان که نیت بخیر دارند با وصف این ز عمل ظلمه و مکافات نمودن آن فرقه ضاله چرا غافل میباشند درباره حاجی پور و مین پور و دیگر تهانجات فوجداری که هر روز زد و گیر و جور میشود و از مپتر گنج قریب پشنه کولیان راه میزنند و سکنه شهر و مسافران غریب را ستم میرسانند امان الله بیگ داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح کرده اند و ادا تهانجات بخویشان خاص و مردار خوار سپرده مظلومان بحمایت ایشان آن فرزند نمی توانند سر بغیر باد ز حقیقت صداقت وقت چون سبقت میگذرد و طعن ابنای دنیا و خوف ایزد جل و علی از خاطر میرود و فوجداری بیکی از گجراتیان مثل صفدرخان ثانی و پسران بهلول شروانی باید داد که در عمل شجاعت خان نیکنام بوده اند باسکان شهر ممارست دارند و انکشاف میگویم که دزد را [illegible]

وغفلت از احوال عمال خود خواهیم شد واقعه نگار و هرکاره‌ها معتبر و محتاط در محال گذرانند و در روز
(جمع عامل کی ۱۲)
مرّه اعمال حکام بخوانند و بوقت تلافی پردازند فردا چو پرسش کنهم روز حشر خواهد شد مسکا
گناهان خلق پاره کنند رقعه ۳۸- فرزند عالیجاه قاضی عبدالله برحمت حق پیوست او خلق الله
را درین خدمت خوشنود داشته از سوال پیرانش اطلاع نداریم عبدالمجید خان پسر کلانش و چندی قاضی
رکاب ایشان بود جوهر فضیلت و بیغرضی و صلاح اگر دارد بنویسند امری خطیرتر از قضا نیست که
بنده‌ها او جلتنا بقول و تصدیق قاضی سیر و قتل میشوند از قضاة شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق
وبطلان بتوفیق حسنات چنانکه باید موفق بود آدم خوب لنادر کالمعدوم رقعه ۳۹ فرزند عالیجاه
(نیکیاں ۱۲)
ما دارو غه عرض مکرر شما را محتاط شنیده ام این جا سیاوش خان شاه میر وصف منصب بیش و
جاگیر بسیار حاصل آغشته غرض است و متصدی این کار را دیانت شرط اسد الدین پسر دلاور خان
که پیش ایشان ست اگر این جوهر ضمیمه شعور داشته باشد بنویسند که بحضور طلبیده شود و بخدمتی
مامور گردد این دل خسته از خود رفته بغرض پیوسته جویای انسان ست و آن حکم عنقا دارد از
حکیمی پرسیدند که داروی مرض غرض چیست گفت بیغرضی که جوهریست از خلقت جبلی و مصقله
آب و تاب آن نظر غور و توجه باطن آقا که نوکر هیچ مهر محتاج و دور مانده نماند و جوهر شی و رهمه حال روشن
و مجلی باشد و در تنگ احتیاج پرده صقالش نگردد رقعه ۴۰ فرزند عالیجاه اشقیا از چار کونده تا قادر آباد
متواتر راه میزنند و مسافران کمتر راه بسلامت طی میکنند احتمال غالب که بیخبری نخواهد بود العاقل
تکفیه الاشاره شما را خبر دور و نزدیک و دمیرسد از احوال پدر چرا علم ندارید فکل آل فی الحال
(قیامت ۱۲)
باید کرد و نوکر خوب را بنوازش امتیاز بخشیدن و بد را بکیفر عمل رسانیدن عدل ست الدنیا مزرعة
الآخرة انتظار جواب این خطابها از عالمی در حق خود فاتحه خیر خواست جواب یافت که درباره
ستمگاران خدا و مظلومان دعاء غیر اثری ندارد رقعه ۴۱ فرزند عالیجاه ز جانا عزیز تر

۱۹ محتاط احتیاط کرنے والا ۱۲ ... اعمال حکام کے روز مرہ ... ۱۲ اسکے حالات حکام کے وقائع نگار ... اخبار نویسوں کی ... ۲۰ برحمت حق پیوست یعنی مر گیا ۱۲ ۲۱ رکاب بکسر اول لغت عربی ... معنی ... ۲۲ ... ۲۳ توفیق نیکی کی ... کام میں مددگار ۱۲ ۲۴ ... نادر کالمعدوم ... [illegible]

۲۴ اور جگہ گذرنے کی ۱۲ ۲۵ العاقل تکفیہ الاشارہ یعنی عقلمند کو اشارہ کافی ہے ۱۲ ۲۶ کیفر حیدر کے وزن پہ نیکی اور بدی کے بدلے کو کہتے ہیں ۱۲

چند فقره از بیاض اعلی حضرت خوش آمد باقتضای شفقت قلبی بی اختیار بآن فرزند احمند نوشتیم که تنها نماند و نباشیم چند این چیز بهترین اعمال ست رو نمادن مردم بدر نجیدن بعدم حصول مقصد نجانیدن مردم خوب مزاج نخواستن با کمال احتیاج صحبت داشتن با اهل معاصی جستجو کردن قابلان با استعداد با زدادن پیش خود مردم جاه دادن بارباب استحقاق بقدر توفیق پیش از سوال مکرم داشتن اهل فضل معروف نمودن مزاج بعدل میل نکردن باقوال عقاید بخبر بودن از احوال متوکلان بی مکاید غنیمت دانستن وجود یگان یگان کج بیگانه از خلق باشند پیش داشتن جمیکه مصالح امور دنیا و عقبی بود درین عصر هم مردم بسیار بد اما دل متفحص و توفیق بیش آوردن نها گو ظاهر البد چندی بد تر ازین خواهد شد فرد من بد ضع زمانه در فکرم + که مبادا ازین تیره گردد + شما که داعیه جهانبانی دارید بجوئید و بخواهید بگیرید نگاه دارید رقعه ۴۲ - فرزند عالیجاه گلشن وان نام اسپ پهلواری که آن عالیجاه برای سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم خرامش با آل و جمال همه صفات نیست دارد و بر اسپ نیلوفر و چه چندان که متواتر سوار شوند ظاهر از سواری آنها بمحظوظ اند و اسپ ترکی بنام خوشخرام و صبا رفتار پیشکش امانت خان که در اهتمام الهیار خان طیار شده اند برای آن فرزند میفرستادیم اما آنقدر بیگی همیسلک شک میرسد که اسپان خوب چه امید بهتر بهر حال ما خواهیم فرستاد رقعه ۴۳ - فرزند عالیجاه تفصیل مصائب سفر بیاق که از نوشته و کیل و اظهار چواسیش شنید و اشتد حالت نادیدنی و محنت ناکشیدنی بر اسامیان و لشکریان الحمد لله که صعوبت این بیاق سر آمد مشتاق بسیر آمد و بخیر و مراد معاودت شد اگرچه چنین ارادت از تکاثر سیئات کائنات میگویند اما عمل و الی در انقاع و اضرار خلق الله تاثیر کلی دارد و آن بشارت بیمن ساعت این بیچاره ناکاره میرو و قلعه ستاره باسم اعظم تاره موسوم شد شادیانه فتح بنوازند و حرف ایام طفولیت یاد دارند که باباجی دصعوبت قلعه برنالا باسم نول بار موسوم تفصیل پیورش را از کنیزان خود پرسند رقعه ۴۴ - فرزند عالیجاه

میر عرب در روش را دیده اند البته باز بر دند و مدام این شر مندهٔ عقبی و طالب دنیا را اطلاع نمایند و خیر خواه
عواقب امور و سلامت ایمان از دل و جان مسالت کنند و بگویند که نزدیکی با اجل دوری از حسن عمل عمر
غافل بیجا صل گذشت قدری که مانده نیز لا حاصل میرود قدم حیات پیش پیر و د فکر نجات پس سر فرد
آنچه ما کردیم برخود هیچ نابینا نکرد + در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را رقعه ۴۵ - فرزند عالیجاه ما جرای
بی ادبی و ناهمواری میر به حوکه از وقایع رکاب آن عالیجاه مفصل انکشاف گرائید بیت مولوی معنوی
مصداق حال او ست بیت لطف حق با تو مواساها کند + چونکه از حد بگذرد رسوا کند + معاتب
ساختن و از نظر انداختن او بسمت وجوب داشت که بر حقوق ما در پیری می نازد و قول سعدی نمیداند بیت
منت منه که خدمت سلطان همی کنیم + منت شناس از و که بخدمت بداشتت + بهر تقدیر ملک منان پیشانی
را چو بهر خرد و خلعت خلق خلق کرده اگر این جرم بگفته ما بخشند خوب است ع که مستحق کرامت گناهگاران
رقعه ۴۶ - فرزند عالیجاه اعلیٰ حضرت از سعد الله خان پرسیدند که اسباب خوشنودی خالق و خیریت
عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار در ذات اقدس آفریده شخصی از راه
کنایه بخان موصوف گفت که مردم متدین و فادار در عرصهٔ روزگار کمتر اند شاید بنظر شما آمده باشد
جواب داد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی نیست صاحب خرد میباید که دریابد و با آنها بپردازد و بکار رجوع دلبسازد
و گوش بحرف اهل غرض در حق او نگذارد اعلیٰ حضرت میفرمودند که مردم متدین آبرو طلب و متصدی
خوب غنیمت هر که خدای تعالیٰ برتبهٔ اعلیٰ فائز گرداند باید که تفحص آنها نماید و چه هر قابلی بیگانه سازد
و اگرچه بیگانه باشد و از جاهلی هیچ هر بیگانه شود هر چند او خود را یگانه داند متصدی آشنا پرست
قرابت دوست افتاده نیست رقعه ۴۷ - فرزند عالیجاه روزی اعلیٰ حضرت در خلوت بدارا
شکوه ارشاد فرمودند که در حق امرای بادشاهی کج خلق و بدگمان نباشد و همه را مشمول عواطف
الطاف دارد و عرض غرض آمیز سخن سازان در حق این جماعت نشنود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد از بسکه دل

می شود ز حرف ناگفتنی میگویم بنفاق با مردم کار ضایع کاریست رقعه ۴۷ فرزند عالیجاه روزے
اعلی حضرت بغسل خانه تشریف آوردند سعد الله خان و علی مردان خان معتمد الملک خاطر اشرف استفسار
نمودند آنحضرت فرمودند که چند کس از ناظمان ملک و ثال طبیعی اجل شده اند و مردم دیگر را فر و شکوه بالفعل
منظر نمی آیند که زود متحمل چنان امور خطیر توانند شد باندیشه اینکه مبادا انتظام ابتر شود خاطر مترددست
قلیچ خان عرض کرد که رونق مهمات خلافت از ذات بنیاد منحصر بهمین تشخیص قدسی ست بالفعل پنج کس از نوکران
خانه غلام چنان تربیت شده اند که بمنصب الا پادشاهی خدمات صوبجات و رتق و فتق معاملات اعلی
اند مجرد استماع این حرف در مزاج اشرف فرحتی پدید آمد و حکم شد که آخر روز بملازمت بیارد تا سیر صورت
سیرت آنها کرده شود چه خوش باشد اگر کارهای خاطر خواه پیش گیرد چنانچه بوقت بحضور پرنور
بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عرض جوهر انسانی و کاردانی ادا داده هر یک بعنایات و قدردانی
خدیو آفاق بمنصب لائق از ذات و تابینان عز اختصاص یافت و آنحضرت خان مذکور را نیز مشمول
عواطف خاص فرموده یکهزاری ذات و دو صد سوار اضافه داده فرمودند ع ای وقت تو خوش که
وقت ما خوش کردی + خان موصوف در جنب شکرانه پذیرائی عرض خود و تفضلات خداوند نعمت
یکهزار مهر بابت استحقاق بخشش کرد رقعه ۴۹ فرزند عالیجاه کامیاب خان پیشکار بخشی نوشته اند
بیت هر که تیغ ستم کشد بیرون فلکش هم بدان بریزد خون. اگرچه بے آنچه کرد دید اما اگر استیصال
نا روا جائز نمیداشتند خوب بود معهذا قصاص اگرچه از آئین عدالت ست لیکن دل آزاری
موجب ناخوشنودی حضرت باریست ازانجاست که گفته اند ع در عفو لذتی ست که در انتقام
نیست + رقعه ۵۰ فرزند عالیجاه سعادتمند محمد اعظم حفظه الله وسلمه حالت اسپان سوار
نا دیده آید جهانگیر پادشاه چنین آخته بیگی سیاست شدید نموده خطاب صف شکن خان باین
بیجوهر خیلے بیجا شد ع برعکس نهند نام زنگی کافور + قول اعلی حضرت که آدم بی شعور ضایع کار

مهیا شد و باید کرد که از محبین و مشتاقین در سفر و سیاق وقت ضرور تجویز بموقع نمی توان نمود ایشان کیسه
را از بندهای رکاب بخود تجویز کرده عرض نمایند فردا با همین مردمان باید ساخت چه توانگر دم دمان
اینند رقعه ۵۱ فرزند عالیجاه واقعه نگار پرگنه لولی و برادر خود می نویسد که پانزده شانزده هزار
روپیه هر سال از راهداری می آید و امین و فوجدار زیاده از هزار و دو هزار داخل جمع نمی نمایند
فی الحقیقت این راهداری نیست راهزنی ست مال عوام محض حرام ست اگر از صد پنج و چهل یک بگیرند
مضائقه نداشت چون بر تقریر خیانت امین ظاهر میشود اول تحقیقات این فرمان بنام ناظم صوبه و دیوان
صادر میشود و بعد اثبات فهمیده خواهد شد آنچه از زراعت پیدا میشود نصف بجاگیردار گوارا ست و سوای
آن مال خالصه شریفه ست در عرض اعلی حضرت شخصی هنگام عبور سواری خاص بآهنگ بلند برخواند که این
عصر میمنت اثر جامع حسنات ست خدیو عادل وزیر اعظم خبر رس بهران متدین خلق الله مرفه الحال
شکرانه این عطیات از جناب ایزدی بر ذات اقدس از جمله مفروضات ست آنحضرت بعد استماع این
حرف سواری را ندان نه یک کت فرموده بنده های خاص را از دور طلبیده دست بفاتحه برداشتند و او را
تنها خلعت نواختند سعد الله خان از وقت بسمع والا رسانید که مصالح بقدر خواهش بقدر رجوع هم
پاک بهم میرسد رقعه ۵۲ فرزند عالیجاه سعید خان بهادر ظفر جنگ شخصی را از نظر اعلی حضرت
گذرانید و تحسین توفیق در حق او کلمات خیر ادا کرد سعد الله خان از حق نگذشته گفت خوشا حال
سعید خان که چنین آدم را پیشکش میکند و عرض خویش گردانش میدهد بر زبان مبارک آنحضرت
رفت که نوکر کنانیدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب کار ما و رونق کارهای ماست صاحبان
رساله این منت بر ما گذارند که دبیر خوش تحریر و تقریر و حامل آبادان و سپاهی قبیله و از بسیار هیچ خواهیم
هر چار سد بهم رسانند و از نظر اشرف بگذارند امیر انور را عرض نمود که آدم هر صنف در عصر قدسی
مشتق هر حسن عمل که میکند آخر کار بمنصب و خوشنود و عطای خلعت فاخره امتیاز میبابد حکم شد

که دیوان اعلی امتحان جوهرش کرده خدمت لائق تجویز نماید سعید خان بهادر کفاره انهمه حسن توفیق
خدیو قدردان ده هزار روپیه بفقرا و صلحا و غربا تقسیم نمود رقعه ۵۳ - فرزند عالیجاه روزے پیار
اهل دیوان سرکار برادر نامهربان فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید که ده لک روپیه باقی طلب تفاوت
ایام مابین از سرکار والا طلب تنخواه آن فرمان شود آنحضرت فرد حواله سعد الله خان فرمودند
که از روی سررشته و دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض سانند خان مذکور فی الفور التماس نمود که اینچنین
زرها از خزانه تنخواه نمی شود و ثانی الحال در مطالبه و تصرف حساب نقدی محسوب میگردد دارالشکوه
بعد برخاست دربار بدیوان اعلی کلمات بد گفت چون از روز دوم سلسله مشرف غسلخانه بمسامع
علیا رسید همانوقت شقه ببرادر نامهربان نوشتند و این فرد هم بقلم آوردند فرد با صاف دل مجادله
با خویش و تشنیست ✤ هر کس شد بر آئینه خنجر بخود کشد ✤ در یافت صدق دلیلان خاصه انبیاے
ملوک ست بهار اهل کفایت خانه شما و سعد الله خان صیانت ال میخواهد هرگاه فرد از دفتر شما در
شده بود بایستی تحقیق نموده که تنخواه آن از سعد الله خان ممکن الحصول است یا نه ملول ساختن
تهدیدهای بادشاهی خصوص سعد الله خان بسیار بدست و بدست آوردن دل این مردم خوب مصالح
کاران صاحب شعور واسطه افزایش مال و خوشنامی صاحب معامله اند آخر روز نقصان محمودی
زرد وزی یکرنگ و سه هزار روپیه نقد به سعد الله خان انعام فرمودند رقعه ۵۴ فرزند عالیجاه این
نقل زبانی شخصے معتبر بگوش رسیده بود در رشته تحریر کشیده شد که گوش آن فرزند هم برسد روزے اعلی
حضرت علی مردان خان و سعد الله خان را در خدمت خاص عز اختصاص بخشیده از زبان گوهرفشان
فرمودند که رتق و فتق ملک و مال منحصر در فهم و انصاف ست نعوذ بالله اگر بادشاهی جوهر بر رتبه
خلافت فائز آید وزرا و امرا حسن تدبیر برابر رسے کار آورد اختلال کلی در نظم و نسق بلاد رود
پریشانی رعایا و بی سامانی برایا و شیقه کم حاصلی و ویرانی شود شما حتمه الله بافقرا و صلحا صحبت داشته

بعد نماز پنجگانه برای ما دعا میخواسته باشد که رونق سلطنت نه کاهد و هیچکدام بر زبان نیارد و بعد ما
هر که از پسران ما فرمانروا شود و توفیقات خیر موفق باشد بعضی وقایات اندیشه بخاطر راه می یابد که همین
پور خلافت اگرچه اسباب شان و شوکت و سامان تجمل و صولت همه دارد لیکن عدو و نیکوان دوست
بدان واقف شده ع با بدان نیک بد نیکان بست * شجاع تر از سپهر حشمی و صفی ندارد دوم مراد بخش
مجهول الکیفیة با کل و شرب ساخته دائم الخمر نیست گر فلانی این عاجز فانی ذی عزم و مال اندیش نظر می پذیرد
که تجمل اهتمام خطیر زیبا نیست تواند شد سعد الله خان این مصرع مولوی بر خواند ع مرد آخر بین مبارک بنده
ایست * استغفر الله فرزند ع تا دوست گرا خواند و مثلش یکه باشد رقعه ۱۵ - فرزند دلبند من
میگویند علی مردان خان و ابو سعید خان مرزا و قلیچ خان روزچه کی سپاهیان را اول توضیع فهوه
میکردند و وقت حاضری حاضری و هنگام طعام طعام و وقت رخصت خوشبو و پان میدادند و بطرد هم
خانه آن جماعت طعام اقسام میفرستادند و میگفتند که نسوان و اطفال بهابر تنها خوری این قسم
ولی همتی ما طعن نکنند و حسرت نخورند شخصی در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد فرمود
که هنوز عیب سپاس و صد سپاس است که انسان از خوف نان و نه غم مال و جان است آنچه اندیشه
سستی دین و ایمان زمان مستقبل نبات اثنای دنیا مبدل خواهد گشت و چه ها که شده بظهور خواهد
یافت عدل و احسان قطعاً خواهد رفت ناظمان و محافظان بلاد بر لا بنا تنگدی خواهند گرایید خلیفه
عصر چشم از داد و خواهان خواهد پوشید امیران به مصلحت بیم گیها و بیتها گیها خواهند کوشید حق
زائل و باطل خواهد گردید و نسوان بدلیری پیش خواهند آمد و ستران بوزارت اختصاص خواهند
یافت مردم ذوی القدر از بس بیدی و شیفته رحم آیا اصلاح کار نخواهند پرداخت مستحقان محروم
گوشه نشینی الحمین نخواهند بود و بی شعوران و ناکرده کاران کار فرمائی خواهند نمود و پسران پدران
خواهند رنجانید و پدران بی شفقتی خواهند گزید زنان صالحه از فسق بهمسری شوهران طلب خواهند نالید

بازان بروقت نخواہد بارید حکام غلات را بعرض شوم طبعی گران تر خواہند فروشانید ممالک تنظیم
کارفرمایان ویران خواہد گردید و فواحش در مساکن خواتین علانیه ساکن خواہند بود و مردمان
(جمع خاقان ۱۲)
بپوشیدن لباس زنان رغبت خواہند نمود رقعه ۵۵ - فرزند عالیجاه فاضل خان بی ارادی شما درگذشت
دل بدرد آمد پیر از دار سبراه کار خوش اعمال بود عمله تحاویل را سر حساب میداشت و خانه امن
بی سر و سامان زمیر سامانی خود درروشن میساخت در خوش سیرتی وزیر خان حاجی محمد هم شبهه نیاید
گرد سید محمد خان میر نیاز هم اگرچه پذیرفتند استعدادی سخت گیرند چو منتسبان شما اکثر ملازم میشوند
حالا قابل خان را میخواهیم از شما بگیریم شما برای این کار محمد محسن را نگاه دارید اینجا قحط الرجال
ست تا آمدن عنایت الله خان سرانجام خواہد کرد دگر مشاغل بسیار دارد در حق حافظ مریم هستیم
(جمع شغل ۱۲) (سامان ایج ۱۲)
ست پسرش هم از شخصیت بیگانه نیست اطرف خویشاوندان سخت میگیر دگر ربه مرو تصریح
نصایح میکنم که رگھناتھ سعد الله خان خدمات ملی به برادران خود منیدا دگفت که خانه برانداز
(جمع نصیحت ۱۲)
متصدیان همین بلا واند خدای تعالی رفیق بدها را هدایت کند یا گردن شکند رقعه ۵۶ -
(جمع بلده بمعنی شهر ۱۲)
فرزند عالیجاه انبه ذوالقعده پسند بذائقه پدر پیر خوش گوار آمد نعمت و دولت پسر جوان زیاده باد
ع هرچه از دوست میرسد نیکوست + رقعه ۵۷ - فرزند عالیجاه جان و حاصل زندگانی پدر صوبه
گجرات مثل بنگاله دکن و کابل نیست که بنا بر بعد مسافت و سرحد مملکت تجویز ناظمان خواه مخواه منظور شود
۵۸ بر وی من بعد عمل نماید تا آنوقت که آنهم قریب پدره ده و عید کار متمشی باید کرد و فوجدار پرگنه حدود
که پیر مرد من ست بنابر عوارض بدنی ملازمت شما کرده بحال باشد بطور راه واگذارند رقعه ۵۹
فرزند عالیجاه فقیری حدیثی نوشته آورد که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از مهتر جبرئیل پرسیدند
که کدام عمل بهترین اعمال ست گفت خدمت ملوک که نفع و سرور باهل حاجت رسانند من
میخواهم که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت مسلمانان میکرده باشم فرمودیم که نقصان است

ملہ جمع فاحشہ کی یعنی بدکار عورتیں [illegible]
[illegible]
ذوالقعدہ متعلق ۱۲ لہ انبہ ذوالقعدہ پسند یا صفت موصوف یعنی ذوالقعدہ کا پسند کیا ہوا آم ۔ آم کا نام ۱۲ [illegible] ہے [illegible] ۱۲ [illegible]

رقعه ۶۰ - فرزند عالیجاه هدایا که امرا آورده اند برگشته دادن آن نقصان بیت المال ست اگرچه
این مرتبه براے مصلحتے معاف کردیم لیکن آن بنده چنین عمل نباید رقعه ۶۱ - فرزند عالیجاه ترکی که این
مرتبه فرستاده اند صورةً و سیرةً خوب اند و از اسپ اولین هم خوبتر آمد سبک سیر نام گذاشتیم که اسم با مسمی باشد رقعه
فرزند عالیجاه موسی خان التجی پسر آن فرزند بخشی اول کردیم آدمی اگر از عهده بکار بر هم خوب آید غنیمت
صورتش به نسبت سیرتش نمیدانم که خبث النفس نگردد بسا اهلها معلوم کلیه ایست هر که از خدمتی باید فرمود
تخفی متفحص احوالش باید بود که ابنای دنیا در ابتدا بتقدیم حسن خدمت فریفته مینماید و باز اغراض نفسانی
را کار میفرمایند اینجا بعد افتخار خان محمد علیخان خانسامان فاضل خان بقضائل خان خوب کرده اند که
آثار خیر از ناصیه آنها دیده میشد امراض بدنی را اطبا علاج توانند کرد اما مریضان غرض را مقلب القلوب
دوا کنند رقعه ۶۳ - فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی میخواستم دیانت خان عبد القادر را دیوان سرکار
فرزند زاده بهادر کنیم اما اسم بی مسمی بر آمد توقع دیانت از و غیر متوقع رقعه ۶۴ - فرزند عالیجاه
شما سلیقه درستی در طیاری فرانیات دارید گجرات زیب و زینت هندوستان ست و اهل کسب و هنر
و اهل حرفه همه جهت آنجا میباشند بالفعل از کارخانه بادشاهی تعلقه آنجا آنچه می آید درشت و گران و بین
ماده جز رسی البته لازم ست رقعه ۶۵ - فرزند عالیجاه از وقایع زبدا مفصل معروض بارگاه
گردید که امان الله بیگ داروغه توپخانه آن فرزند ارجمند بسبب شیطان هم تابی شقی بیجا را شکست
درست داده چیره باق خانه قافله را سلامت آورد و فی الحال تلاش و جانفشانی رفقایش سزاوار تحسین
و آفرین ست رعایتی که مناسب باشد نمایند و بحضور هم معروض دارند رقعه ۶۶ - فرزند عالیجاه میر
جلال که از آن فرزند ارجمند جدا شده ظاهرا همشیر زاده همت خان مرحوم ست که بخشی بود رسیده او
کریم النسب صحیح الحسب چرا بر آورده اند رقعه ۶۷ - فرزند عالیجاه پسران شمشیر خان چرا جدا شده اند استعفا
آنهائی سبب نخواهد بود قدر یاران باید که حرف با نداختن از جدید ان توقع کار داشتن محض نمیفهمی تا آفتاب

بدیوان ایشان چنین خیال بهرحال اگر بحضور اقدس بیایند و منصب و شاهی اختیار نمایند مضائقه
نداریم رقعه ۶۸ - فرزند عالیجاه ببیت همنشین تو از تو به باید + تا ترا عقل و دین بفزاید + از دیانت
مسموع میشود که در محالات بقول شما ظلم صریح بعمل می آید مظلومی بیچاره که بوالی نرسد داد رفع ظلم از
سر او نکند مظلمه در دیوان قضا بنام والی عامل نویسند و بخشی دوم را اینقدر اختیار دادن و اعتبار
افزودن که دیگری را درکار او مجال عرض نباشد چه معنی دارد اگرچه استقلال آدم کار هر قدر باید افزود
بجاست فاما فاعل مختار ساختن و بجز ویات ساخته او نپرداختن محض بیچارگی است باید نشین و باش
بیگانه او + در دام افتی اگر خوری دانه او + تیر از رخ راستی کمان را کج دید + بنگر که چگونه جست از خانه
او فرد بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن + اجابت از در حق بهر استقبال می آید رقعه ۶۹ - فرزند
عالیجاه افتخار خان را ایام خدمت خانسامانی از خوش فطرتی و همه دانی و جز و رسی حرف خوبی عرض
نمود که بی دیانتی مخصوص چند و جز مال نیست راستی را نجابت و خلاف را باید است و النمودن همین جا باید
ست خیلی خوش گردیدیم و بجمیع مقربان اهل خدمات حضور قدغن فرمودیم که احوال هر کس را بی کم و
کاست عرض میکرده باشند و پاس مراتب خویشی و آشنائی و بیگانگی منظور ندارند رقعه ۷۰ - فرزند
عالیجاه جسونت کهتری را هرگاه اعلیحضرت بخطاب رای تیا بخشیده دفتر داری تن فرمودند ارشاد
نمودند که میان ها و جاگیر طلبان امین باشی یادداشت نو سرفرازان و اضافه هرگاه رجوع شود چهار پنج منصب
در آخر روز که او در صحن غسلخانه نقشه صدیجات و عمارات می بیند از نظر گذرانند تا حسب و نسب هر یک بنظر تا
دریافته بهر جاگیر حکم فرمایند همچنین داروغه داغ تصحیحه حکم بود هر قدر دستگاه داغ بود امیر بخشیان
بعرض قدسی رسانیده اسپان بداغ رسانند و محله در دیوان نمایند بسبب تعیب سیاق بمشاق توجه از کار
برخاست لهذا در نسق ضوابط اختلال کلی راه یافت آنحضرت مکرر میفرمودند که دیوانیان سرکوب اینان و
فوجداران داروغه عرض مکرر و بخشیان و منصبداران اینها را در تدبیر و تنبیه شو باید که بهتر از همه

باشند رقعه ۱. فرزند عالیجاه ماجرای بی ادبی و بی اعتدالیها هدایت کیش پنجابی که بر مزار فائض الانوار
شاه بنده نواز گیسو دراز خمر خورده رفت و حوصله خود را عرض داد مفصل از فرد سوانح نگار
معروض بارگاه گشت آن عالیجاه را بایستی که هرگاه آن نابکار را باین احوال منکر دران مقام رفته
بود کسان خود را تعیین نموده میفرمودند که قشقال کرده بیارند و جولان کرده همراه گرزبردار
بحضور میفرستادند تا اظهار رعایت واقعه نگاری بدین نیاورد از بیجا گرزبردار رشید تعیین کردیم
آن تعیین را بسته بیارد ناکسان که بر روی کار آیند چنین کنند مارا و چنین مقدمات روداری هیچ یکی
از فرزندان نیست تا بعنایت الله خان و دیگران چه رسد رقعه ۲. بخط انور در حالت نزع صادر شد
سلام علیکم و علی من لدیکم پیری رسید و ضعف قوی شد و توانائی از اعضا رفت یگانه آمدم و بیگانه میروم
خبر از خود ندارم که کیستم و چه کاره ام نفسی که بی ریاضت رفت افسوس آن باقی ماند مالگذاری و رعیت
پروری هیچ از من نیامد عمر عزیز مفت رفت خداوند در خانه دارم و در دسترسی آن در چشم تاریک خود نمی بینم
حیات پایدار نیست و از نفس رفته نشانی پدیدار نه و از استقبال توقع مفقود تپ مفارقت کرد و جز
پوست تنها گذاشت فرزند کامبخش اگرچه به بیجاپور رفت اما نزدیک ست و آن عالیجاه از ان هم نزدیک تر
عزیز القدر شاه عالم از همه دورتر فرزندزاده محمد عظیم بحکم الله العظیم نزدیک بهندوستان رسیده
لشکریان همه بیدست و پا و سراسیمه همچو من مضطرب از خداوند تنهائی گزیده در حالت اضطراب و چون
سیماب بیقراری نمی فهمند که صاحب همیشه داریم هیچ با خود نیاوردم و ثمره گناهان همراه می برم نمیدانم که بچه
عقوبت گرفتار خواهم شد هرچند نظر بر الطاف و رحمت امید قوی ست اما نظر بر اعمال و افعال
تفکر نمیگذارد و چون از خود گذشتم دیگری کجا ماند ع هرچه باد اباد کشتی در آب انداختیم صیانت
بندگان اگرچه پروردگار خواهد کرد لیکن نظر بر عالم ظاهر بر فرزندان هم ضرورست که خلق الله
و مسلمین ناحق کشته نشوند فرزندزاده بهادر را دعای آخرین نگویند وقت رخصت ندیدم مشتاقی

باقی مانند بیگم بظاهر اگرچه ملول ست لیکن مالک لها خداست کوته اندیشی مؤنثات جز ناکامی
ثمره ندارد والوداع الوداع الوداع رقعه ۴۳ بنام بادشاهزاده موسوم سلطان محمد کام‌بخش
در وقت آخرین حیات در فرمودند فرزند جگربند من در عالم اختیار هرچند برضای الهی نصیحت کردم و زیاده از
امکان در صلایا نمودم چون خواست الهی نبود بگوش رضا کسی نشنیده حالانکه از همه بیگانه میروم بیدی
بضاعتی شما ترحم دارم اما چه فایده عذاب گناه هرچه کردیم ثمرهٔ آن با خود میبرم عجب قدرتیست
که آمدم تنها و میروم با این قافله تپ اگرچه از دوازده روز مرافقت داشت لیکن تاب نیاورده گذشت
هر جا نظر میکنم جز خدا نظر نمی آید اندیشهٔ لشکریان در لشکر نظر بر وبال آخرت موجب ملالت خاطر شد
از خود خبرم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه عذاب گرفتار خواهم شد حراست بندگان اگرچه رب
العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم لازم ست حفظ و احتیاط بندها بحسب ظاهر حضرت بر
عالیجاه هم نزدیک ست انچه لازم بود در حق شما گفته ام او هم بجان و دل قبول داشته نشود که مسلمانان
کشته شوند و وبال برگردن این ناکاره بماند شما را و فرزندان شما را بخدا می‌سپارم و خود در خصت
میخواهم حالت اضطراب ست بهادر شاه جاییکه بود هست و فرزندزاده عظیم الشان نزدیک به هندوستان
آمده فرزندزاده بهادر در نواحی گجرات حیات النسا چیزی از روزگار ندیده ملول ست و حال بیگم و اند
و پوروی والدهٔ شما در بیماری بمن بوده اراده رفاقت دارد خانه زادان و مردمان حضور هرچند
گندم نمائی جو فروش اند باید برفق و مدارا و بی پروائی کار گرفت و بی اندازه روا دار کشیده والسلام
رقعه ۴۴ بنام شاهزاده محمد معزالدین بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر فرزند والا
بهادر فتح ملک غازی و شکست و موجب جرائی نمایان و تحسین او آن شد فوجداری لکهی جنگل و دو هزار
دو اسپه و سه اسپه در صله و حسن خدمات اضافه مرحمت شده متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و اسپ
فیل و جواهر خواهد رسید باید که بیش از بیش در ملک گیری و قلع و قمع مفسدان آن صوبه از بیخ و بن
بر کردن ۱۲ ذلیل کرنا ۱۲

جواهر اشیاے گوست توجه برگمارند و منتظر حکم در تنبیه سرکشان متوقع اضافه مثل نوکران نه شوند
که ملک زشماست و ماخوذ آفتاب لب بام ‌ رقعه ۵۷ - فرزند زاده بهادر فرزندان مزاجدان برای
اضافه محله داران واقعه نگاران می نویسند آن فرزند زاده چرا تجویز بیجا مینماید بلکه اگر دانند خدمت واقعه
نگاری بدیگری مقرر نمایند که حالا واقعه نگار واقع نماند بیت چون غرض آمد هنر پوشیده شد
صد حجاب از دل بسوی دیده شد رقعه ۵۶ - بنام شاهزاده محمد بیدار بخت پسر کلان سلطان محمد
اعظم شاه بهادر فرزند زاده بهادر من از خارج بعرض رسید که هنگام بودن فرزند زاده در فتحپور جبره
مهران بر موضع دو هره که جهت مصارف باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد تاختند و بیگم درین باب به آن
بیدار بخت نوشت و ایشان معذرت نامه بخدمت بیگم نوشتند این مقدمه چرا بجناب ما نه نگاشتند
وسوال و جوابیکه میان هم واقع شده بچه معنی مخفی داشتند رقعه ۷۷ - فرزند زاده بهادر چون
شما تا ر قلعه بریتی شاه راگ که پیشتر گرفته آید گزانیده آید این مکر رست و از فرزند عالیجاه بنابر
اینکه در سیاق ست گرفته نشد اما فراموشی از عالیجاه وجهی ندارد رقعه ۸۷ فرزند زاده بهادر برای
دفع امراض ظاهری در دفع مضرت سحر دعا اجابت مقرون ترقب نمایند جمیع فضلا و علما متفق
اللفظ اند که دم کردن سوره اخلاص و سوره فاتحه بر آب آشامیدن آن خیلی سریع الاثر ست
واگرچه وزن کردن تمام بدن خود باطلا و نقره و مس و غلات و روغن وغیره اجناس معمول لائیه اهل
اسلام آنجا نیست اما چون فیض این عمل بجمعی کثیر از محتاجان و مساکین میرسد اعلی حضرت هم در سالی
دو مرتبه عنصر مبارک را وزن کرده بموزونات قدسی مستحقان خیرات میکردند اگر آن نور الابصار
هم در سالی دو بار و در هر یک مرتبه هفت بار با جناس چلا اگانه که در صدر مسطور شد بافت عنصر خود را وزن
کرده ایثار میکرده باشند برای دفع بلیات روحانی و جسمانی خوب مناسبت ضعف قمر و عجز نادار+ در دار
هم دوا و آوا+ انشاء الله شافی الله کافی رقعه ۹۷ - فرزند زاده عزیز سوداگر مابانه جلسست منصب بادشاهی بدون

۱۳ دوسرے اظہار عتاب مکتوب الیہ پر ۱۲

خدمت و بودن رسایهٔ رایات عالیات نمیشود فرزند عالیجاه این قسم نمیکنند بحضور فرستند باوکه خود
کنند این سنت فیروزجنگ فی نصرت جنگ ست آن نورالابصار را این کار چه کار رباعی دوران بقا
چو باد صحرا گذشت + تلخی و خوشی درشت و زیبا گذشت + پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد + برگردن وی بماند
و بر ما گذشت + آینده چنین بعمل نیاید رقعه ۸۰ ـ فرزندزادهٔ بهادر من درین زمان قحط الرجال والنسا
کارها باستغنا قلب باید کرد نه بگفت و شنید مردمان بدراه زیاده برین نمیتوان نوشت که بغیبت
معصیت کشند ع دیوار گوش دارد فهمیده لب بجنبان رقعه ۸۱ ـ فرزندزادهٔ بهادر من میان خانعالم
مریض الظاهر والباطن و نصرت جنگ مخالفت ست ادلی پا واسطه ساخته هر دو را موافق باید کرد
و در تالیف دل نصرت جنگ کوشیده نیابت مالوه بدیوان خود مقرر نمایند و برای امیر سامانی فداخان را
فرستاده شد رقعه ۸۲ ـ فرزندزادهٔ عزیز من از دین و دنیا مستفید و فیروزمند باشند قلعه کنه
و تول کنیر را از استقبال ضلالت پیوند گرفتند الحمد لله کارها آن نورالابصار سیزاوار تحسین آفرین
بسیار آفرین بسیار و شمشیرخان شتاهم بدیر و درستی ست کار نو از آدم خوب می آید ترکند را شمشیر گرد
موسوم کردم یکی را گرفتن و دیگری را دعوی کردن صبح جهن بیت المال عالمگیرست بیت کاسهٔ چشم حریصان
پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد رقعه ۸۳ ـ فرزندزادهٔ بهادر دلجوئی لشکریان جیز اعظم فیروزمند
آن سعادت نهاد عالی نژاد و برو فق ارشاد و سراسر رشاد و جد و جهد اتم تمشیت این مهم مصروف دارند که
در قلمرو هندوستان این پارچه نان عطیه کریمه حضرت صاحبقران عرش آشیان است هر چه میان تفصلا بهمیا
پیران بیاد و ابیراد توان نمود تا هنامه نیسان خوش تحریر تفاصیل آن در سلک رقام خواهند کشید
و بر صفحه اوراق روزگار ابد الآباد یادگار خواهد ماند فرد اگر بسیر چمن میروی قدم بردار
که همچو رنگ حنا میرود بهار از دست رقعه ۸۴ فرزندزادهٔ بهادر رحمله همراهان خود که
خان فیروزجنگ نموده زیاده از ضابطهٔ منصب و تنخواه او بنظر آمد از توپ در پکه

وبان و رام جنگی و جزائر و گهرتال و شترنال و گجنال و سواران با یراق و اسپان و فیلان با برگستوانها
یراق و دیگر بوازمه طلط آقا نقد ربا ید بلکه نباید ملاحظه شد چنانچه اکثری ازان بسرکار والاد آید تماکه
مضاعف و می یابید چرا ازینها ضائع میکنید دبی مصرف صرف مینمائید انچه دکار بود سائش ضرور
و دیگر همه خود سازیست رقعه ۸۵ - فرزند زاده بهادر عرضداشت البعینه از نظر گذشت از دو حال
خالی نیست یا را مالوه و اکبرآباد باید رفت و شماد ر دکن باشید یا خلاف آن از هر دو شق انچه صواب باشد
بر نگارند رقعه ۸۶ - فرزند زاده بهادر آن نورالابصار در اکثر عرضداشت می نویسند که باقبال ابد اتصال این تقریبها دشوار است تا باید چه رسد هیچگی میبا من افضال بهمال یزد متعال اغو نشته باشند که
خلق الانسان ضعیفا داقع شده بیت از خداوان خلاف دشمن و دوست + که دل هر دو در تصرف
او دست رقعه ۸۷ - بنام محمد عظیم الدین پسر معظم شاه عالم بهادر فرزند زاده حافظ قرآن عظیم و قدیم
بعضے کارهای ملکی در پیش است و شوق دیدن آن نور چشم از حد بیش باید که نظر بکارها سرکار والا و شوق
کرده هجر و صدور فرمان مرشد قلی خان را به نیابت در آنجا گذاشته خود با فیلخانه و خزانه بادشاهی
حضور بحضور شود بل اگر پیش از رسیدن فرمان کوچ کند اقرب باطاعت است رقعه ۸۸ - فرزند
زاده عظیم همچو من غافل از خدای کریم ظلم بر حق که ودیعت خالق ست خوب نیست خاصه بنای
از کتاب آن بسیار بد مسائل حقیقة الموت حق والبعث حق والصراط حق والجزاء حق بالسر و
الخفی همواره منظور نظر باید داشت و هر ساعت خود را از رفتنیها باید شمرد و تا نونهال مراد از خاک
انتظار خیزد و گلهای تمنیات از صرصر آه مظلومان بریزد این سود اخاص از کجا آموختید
نه جد شما دارد نه پدر شما بهتر آنست که دماغ ازین سودا بپردازید یا خود شما را بهتر از دیگران
میدانستیم و شدنی می انگاشتیم ع خود غلط بود انچه ما پنداشتیم رقعه ۸۹ - فرزند زاده عظیم الله
ایشان که در باب تنخواه پرگنه مشنکر پور بجاگیر شاه عالیجاه معروض داشته اند معلوم نشد

که این قسم خیرخواهی از چه راه بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه استدعا کے مطلب از آن فرزند زاده کرده اند
مضائقه ندارد و الا سر چنین خیالهاے خام در گذرند که اخلاص و دوستی نمی فزاید بلکه آشوب پندارد
غرور را شاید رقعه ۹۰ - فرزند زاده عظیم اگرچه احداث تازی محال سری پدر و زر اندوزی دارد
لیکن معنی این محال مفهوم نمیشود که کدام مفتی مفت خور فتوی داده این قسم صلاح اندیشان خانمان برانداز
را دشمن جانی و مالی و بدخواه حالے و مآلی دانند و شکر نعمت حق سبحانه تعالی بجا آرند که صوبه زرخیز و زر
ریز و همه چیز ارزان فراوان عطا کرده رعیت پروری را سرمایه دولت دنیوی و اخروی شمارند
رقعه ۹۱ - بنام امیر الامرا شایسته خان صوبه دار اکبر آباد یار وفادار خجسته اطوار در حفظ ایزد
متعال بوده مشتاق داند روز تحریر که شنبه بستم ربیع الاول حال ست شجاع هزیمت روزی لشکر
ظفر اثر که در رکاب نصرت نصاب این نیازمند ترین حضرت عز اسمه بود مقابله نموده سزاے کردار
ناهنجار در کنار تمام او بار خویش دیده بیت از دست و زبان که بر آید + کز عهده شکرش بدر آید
تفصیل این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد جسونت سنگه نامرد از جنگ پشت که نزد فیلم
آمده منزل کردیم گریخته بطرف اکبر آباد رفت ظاهر الوطن خود برود خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران
المبین باید که آن عضد الخلافه بمجرد اطلاع بر مضمون این منشور والا لوازم سرور و شادمانی بتقدیم
رسانیده باداے شکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صوبه متعلقه او قرار واقع پردازد و بالفعل فرزند
بجان پیوند محمد سلطان بهادر را بتعاقب آن ناحق شناس تعین فرمودیم و عنقریب باکبر آباد می آئیم
رقعه ۹۲ - بنام عمدة الملک مدار المهام اسد خان حسب العرض آن فدوی خلعت بخشی گیری
دوم بصدر الدین محمد خان صفوی مقرر شده حالا او را باید طلبید و برین عطیه آگهی بخشید و تا
آمدن او آن مزاجداران از ین دفتر هم خبر باید گرفت که مهوران بشوم طبعی مجال التماس نیابند و اهل طلب
نیز از انسداد او کار تصدیع نکشند براے هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد + آئینه خویش را جلا خواهد داد

هر جا که شکسته بود درستش گیر + بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد + فدوی نجابتخان بهادر می‌نویسند
سوداگران سپاهی وغیره استغاثه می‌نمایند و خبر صحیح ست الظلم ظلمات یوم القیامة از چه رو منظور
نداشت و یاد موت که قریب‌تر از شهرگ است چرا گذاشت از سخط الهی و غضب بادشاهی نترسید
و آنها را رضامند کند بیت حلم حق با تو مواساها کند + چونکه از حد بگذرد رسوا کند + در خانه خود دیوان
کرده می‌نشیند ع چند گوئی خانه و این خوان من + آن فدوی از نصرت جنگ پرسیده طلبیده تمکین
زمرد یا و حمت بشود لیکن تمام خطاب فافهمند اگر بگوید نصرت جنگ نقطه کند و متفرق کرده عنایت کنیم
فرد دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود + خطی بزر نوشته که این نیز بگذرد + فقیر که امروز روح الله خان
آورده بود دیدم پهلو را جلافت نشیوه سلاف چنین کس پدر میان عبد اللطیف قدس سره الشریف
بیاد آمد که روزی با این عاصی فرمودند شما فقرا الهی دیده باشید گفتم ما دنیاداران غرق عصیان اگر
لحظه هم بدیدن فقرای صفا کمال مشغول بحق نشویم حال ما چه باشد و بکجا رسد گفتند نهی برای
آنست که درویشان حال بر روشن بزرگان مخفی نمانده اند چون ایشان را ببینید کور باطن‌تر
شوید و این خوب نیست نعوذ بالله منه آن فدوی بآن عزیز بگوید که حکم شده است استغنا بوجه
الله تعالی العظیم و اتقلا للا رتبة الکریم هر جا که باشد اختیار دارد و بعد ازین را دخود را از ملاقات بیازارد وظیفه
آنچه مقرر شده خواهد رسید رقعه ۳۹ - آن فدوی معلوم نماید این عاصی که استعفا از این کار کرده بود
از مطالعه روایات محکم حاکم شرع استعفا نموده چون با خود خوب سنجیده حیله سازی و کارپردازی
نفس اماره بود الا آرزو را کسی نمیتواند بند کرد فرد نفس اژدرهاست این کی مرده است + از غم بی آلتی
افسرده است + الحمد لله که از دو وازنکراو راضی نیستم سیما بنقصان راضی بودن از نفس است آن فدوی
اخلاص از فقرای کرامت اختصاص دعای خیریت و عافیت و رهائی از بند نفس بکنانند خود هم
سید صالح و کریم النفس است الحفیظ ع قلب بکند گنجایش دارد اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا

عزیز الوجود ۱۲

واحشرنی فی زمرة المساکین آمین آمین آمین رقعه ۹۴ حسب التماس آن فدوی که تعلقه
خان بحال شده در و شروط بسیارست اول آنکه جمع پرگنه هر سال زیاده کند دوم آنکه بر احدی
ظلم نرود و دیهی ویران نگردد سوم صدود فوجداری خود چنان از قطاع الطریق خالی و از امن
پرسازد که مسافرین و مترددین و تاجر و بیوپاری بلا وسواس آمد و رفت کنند اگر این مراتب
قبول کند و بعمل آورد فبها باشد سند دهد و الا خلیفهٔ ثانی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود
هر کرا امیر ناحیه میکرد عهد نامه چند چیز ازو میگرفتند یکی آنکه حاجب بر درگاه ندارد تا مردم فی
احتیاج خود با او رفع توانند نمود دوم آنکه اوقات خود مصروف کار خدا دارد سوم آنکه مرکوب
اختیار نکند چهارم چیزی برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد کسب کرده از وجه حلال قوت
خود نماید احیاناً اگر بنا بر کبر سن یا عارضه نتواند بمشورت مومنان زیکدرم یا سه درم بگیرد زیاده
ندارد پنجم همت مصروف بعدل دارد و در فیصل قضایا یا رعایت قبیله دار و آشنائی منظور نکند و دیگر شروط
بسیار در کتب سیر و تواریخ مرقوم ست تا که پیروانشانیم باید که بقدر طاقت خود بکوشیم اللهم اهدنا الصراط المستقیم
و السلام علی اهل التکریم رقعه ۹۵ آن فدوی منعم خان وکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار ایشان
یافته امروز بیلے رخصت بیارد تا از واجب صواب اکبرآباد که بامید امداد ایرانی غول بیابانی در شهر
قریب قندهار مقیم شده باشارهٔ والی بیجاپور طرفی نمیرود و انتظار قضیهٔ نامرضیه می کشد فرموده
نظم نرفت از دلم قول آن کاسه گر + که میگفت با کاسهٔ پر خطر + ندانم که سنگ سپهر قضا + ترا بشکند
پیشتر یا مرا + تدبیرش غیر از یک پسر خود را گذاشتن در کابل یا فتح پور گ محمد معز الدین بهادر را
داشتن در ملتان با سامان ستر تا انفصال مقدمه یعنی رفتن این فانی و راضی بودن بصالح
تقسیم ملک نیست بطریق وصایا گفته میشود که بسیار نامداران حسبنا ادعیه که بافروختن نائرهٔ قتال
دولت را بجهت گذاشته و عمر تلخی بسر برده جان بندامت داده یکی از انجمله دارا شکوه بوده

والدین پر ۱۲ شه اثر و ... اور سلامتی پہ ... زندگی
ہیں اور ... اولاد کو ۱۲ ... غول
بیابانی ایک قسم ہے دیو اور جن کی جو
پہاڑوں کی گھاٹیوں اور بیابانوں
میں رہا کرتے ہیں اور جن کی صورت
چاہتے ہیں بنجاتے ہیں ۱۲ ... بزرگی
آدمی ... اور ... کی ... اور وقتی ...
جمع ... اور سامان وغیرہ کی صفت
اور ... ۱۲ ...
... ۱۲

اگر نصائح اعلیٰ حضرت می شنید چرا روز بد میدید وحق بطرف او هم بود اما عرض آن دمی می انگیزاند
که دمی چند باسایش آرد اللّٰهم اصلح امة محمد وارحم امة محمد صلی الله علیه وآله فی الاولی والآخرة والسلام

رقعه ۹۶ - فدوی فرستادهٔ امیدخان متضمن اعتدالیهای نواسهای امیرالامرا پسر محمد مظفر بخش پیش
آن فدوی فرستاده به محمد یارخان همچو من ز خدا غافل حسب الحکم درباب قید نمودن مفسدان دار
الخلافت آینده تغافل نکردن در چنین امور ضروری دینوی که فی الحقیقت دینی ست برنگارد و فرمان
(۱۲ محمد یارخان یعنی)
هم پیغمبر ستم اگرچه درکار نیست فرد چشمی دارد و عالمی در نظر ست + دیگر چه معلم وکتابت باید + از نوشته
(یعنے کتابت بھیجو ۱۲)
عزیزی ظاهر شد که محمد اعظم کسان خود را در شاهراه بطریق ڈاک چوکے نشانده چه معنی دارد
با آنکه افراد وقائع پیش او میرسد عجیب که این مقدمه بعرض ما نرسانیده شاید که دماغ یاری نداده
(یعنے مکتوب الیہ کو ۱۲)
اگر درکارها رسائی نیست چرا در مقدمات بادشاهی که نمونهٔ معاملات درگاه الٰهی ست در می آید
یا دمی نویسد که این بدعت خانگی را که در راه چیده است ابر دارد و الا بر داشته خواهد شد
استغفرالله ربی من کل ذنب واتوب الیه بیت بس کنیم وزیرکان را این بس است + بانگ زد کرد
اگر در ده کس ست + انگشتری نگین زمرد که شب برآ قلیچ خان علیحده شده ساده است اکنون
چنین بخاطر میرسد که خطاب و چنین قلیچ خان ست بداروغهٔ جواهرخانه بگوید که مهرکن طلبیده تمام
خطاب وکنده بخان مذکور رساند

رقعه ۹۷ - خلیفه روح الله خان بآن فدوی فرستاده بود
با طوار بمطالعه در آمده امور متفقه نشد نقشه بر طبق نوشته خود بفرستید استدعای بجای کمی
عبدالله خان کرده بی آنکه کاری از ظهور آید پذیرائی چه حساب دارد لیکن چون خان مذکور
بر سر کار ست عرض او مقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حالا از وکار دست بسته
نگیرد تا این رعایت گرانی نکند و کاریکه بجلے راو دلیپ درخواست کرده اگر پیش از رسیدن دراو
این قلعه چرا میگرفت در جلدوی آن چنین رعایت چه داشت حالانکه خود رسیده دلیپ را چه رو ماند

مگر بخاطر او یا تفضل محض رقعہ ۹۸ - امیر خان امسال ڈالی نذر بدیہ فرستادہ چنانکہ اکثر چیزہا ضایع
بر آمد بنویسید کہ زود زود وار سال میداشتہ باشد اگرچہ درکار نیست فدوی حرص قانع نیست بدل و زر
اسباب معاش + اینچہ او درکار داریم اکثری درکار نیست + رقعہ ۹۹ - آن فدوی را عرضہا آنکہ امیر خان
درگذشت اگرچہ ما راہم باید گذشت ع تا نفس باقیست راہ زندگی ہموار نیست + آن فدوی بد
دار السلطنۃ لاہور کہ برادر اوست بنویسید کہ اموال آن میر در تجدید و کہ تمام کہ نقیر و قطمیر داعی درے
بلکہ پرکاہی فروگذاشت نشود ضبط نماید و از خارج نیز تقید ہرچہ تمامتر خبر گرفتہ و از تبعہ و لحقہ باسید
وہم استفسار کردہ ہرچہ باید در قید خود آرد کہ این عبادت است چہ شخصی راکہ خلیفہ وقت بصلاح یا
فساد رعایای فزون از حد شرع نماید حق مومنین پامال کردہ باشد در ایام حیات او بپاس
خاطرش این معصیت بر خود گرفتہ بودیم اکنون چرا بازنگیریم بیت گفتگو بسیار شد خاموش شدم
مسئلہ بسیار گفتم دم زدم رقعہ ۱۰۰ - محمد خان راصد اضافہ مرحمت شدہ آن فدوی بہ بخشی الملک
حکم رساند کہ در دیوان تسلیمات بکناند و مخلصخان در باب اعانت دیوان بناظم خواہد نوشت کرم خان
ہرچہ کرد نیست خواہد کرد رقعہ ۱۰۱ - سرپیچ لمبی بہ پسر محمد امین خان دادیم بہ صاحب جمع جواہر خانہ حکم رسانا
کہ دو ستہ باقیمت مناسب آخر زر بنظر بگذرانند اگرچہ ضابطہ نیست ہیچ بہ شخصیکہ از چہار ہزاری منصب
کم داشتہ باشد عنایت شود اما چون طفل ست برای دلخوشی او چنین عطا مضائقہ ندارد اعلی حضرت ہم
بہ پسر صادق خان بخشی بخشیدہ بودند وقتیکہ بسن تمیز رسد و بزرگ شد آن بستن آن نہی فرمود رقعہ ۱۰۲
فدوی درگاہ حسین علیخان با فرزند زادہ معز الدین بہادر بیہودگی نمود و بے اجازت برخاستہ آمد
چنانچہ شاہزادہ گلہ او نوشتہ کمی منصب باید کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگران را عبرت شود بیت کند تحمل
بسیار مرد ار بیقدر + کمان چو تن بکشیدن دہ کبادہ شود + اعوذ باللہ من شرور انفسنا و من سیات
اعمالنا رقعہ ۱۰۳ - انشا اینکہ فرزند ارجمند بآن فدوی خلاص پیوند نوشتہ بودند بہ مطالعہ در آمد

برای تمه جاگیر خجسته اختر که بسیار دوست میدارند استدعا کرده اند محال تجویز باید کرد و جهة تسلی چیزی بایشان نوشت رقعه ۱۰۴ آن فدوی بخاطر خود بسنجد که رخصت فتح الله خان بکابل شاید که خوب نباشد اول اینکه صاحب نوشت دوم جگری نیز دارد سوم مغلوب الغضب زیاده گو با روح الله خان همراه داده بودیم با خان مذکور همچو سلوک میکرد گویا او متعینه اوست با وجود آدمیت او و کم منصبی و جمعیت خود و تاکید حضور در باب اطاعت با خان مسطور چنان حرفهای تلخ و تند میگفت که او پیش مردم خجل و سبک میشد چنین کس که سه هزاری شده و خطاب بهادری یافته بجایی دور دست رود با مثل شاه بهادر با خبر و هوشیار باشد نیز باید دید که چه خواهد کرد اگر خاطر آن مخلص از ین مراتب جمع باشد چه مضایقه و الا بودن او در رکاب ولی رقعه ۱۰۵ فدوی با اخلاص نانی محمد اخلاص عنایت الله خان عرض نمود که همین بود رخلافت مقرر و ضابطه بود و طلب سپاه بسیار شده جاییکه اینقدر مناصب نامناسب و مواجب بموجب بدون ملاحظه لیاقت مردم مقرر شود اینهمه انعامات و رعایت بیجا بظهور رسید چرا نباشد حافظ قرآن اند و فاضل بقرآن لاابتدر تیتد برایم با و ندانند و تقسیم این گاهی سهوا هم نمیخوانند بیت چشم باز و گوش باز و این عمی + حیره ام در چشم بندی خدا + دیوان تا هم جهول است و کشمیر وطن فکری باید کرد و دیوانی تجویز نمود اسلم خان بدنیست رقعه ۱۰۶ با اخلاص ابو الوفا عرض کرد که اسباب نماز خانه مستعمل و فرسوده شد دیگر کارخانجات تیار باشد و همین کارخانه تیار داشتنی مندرس شود از مسلمانی بعیدست بخانسامان رود حکم رساند که هرچه در کار باشد باظهار داروغه سرانجام نماید ع حیف صد حیف که ما دیر خبردار شدیم رقعه ۱۰۷ فقیر شنید بهره از علم ندارد و زاهد خشک معلوم میشود که این هم بی پا باشد و اکثر اقوال و افعال و که یکی از آنها رد فتوح ست خلاف شرع بود خلیفه وقت امین بیت المال ست هرچه بکسی هدیه دهد حلال ست و اگر از محصول چند ده که بفتوای علمای ملت و مشورت امرای شریک دولت برای خود اختیار نموده آنرا

صرف خاص قرار داده باشد مروت کند نیز حلال خاصه بدرویشی پر وبال چه طور حرام تو انگفت وچشم وشنید
بپرسید اگر معقول گوید عرض نماید تا این مطلوب نفس هم معقول خود کند والا انچه مبتدعان را که از خود چیزی را
بنسبت بشرع دهند تنبیه باید کرد سلطان محمود غفر الله ذنبه شکست نه بهیات مبتدعان در مجلس راه
نمی داد بل در ولایت خود جا نمیداد تا دیگران آنها را بصورت فقیر دیده گمراه نشوند وایشان نیز
مجال گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل الرضا والتسلیم رقعه ۸ فدوی
باخلاص گلس فتح الله خان الحال نوشته اند ما وقت رخصت خان مذکور رسیده فهمیدیم که صحبت این فضول با
پادشاهزاده برآر نخواهد آمد اما چه کنیم مارا بطور ما نمیگذارند و در ادای مطلب خود ابرام میکنند با پانصدی
ذات فتح الله خان و سه صد سوار تابینان کم باید کرد و سیاهی یا بر طرفی خطاب بهادر بدفتر بخشی دوم
داد حسب الحکم آن زیاده گو نوشت که نمک حلالی همین معنی دارد و کم شد زاده را از خود آزرده کند
و با لقای همت خدمت فروشی کند و ضبع سفله ... نه رسم مردان جان بناموس داده است
همین پور دلی نعمت را سر اگران نماید بایستی با این وسیله بزرگ رضای ما بدست آوردی بالتماس
ایشان اضافه گرفتی حالا هم اگر تلافی مافات کند خیریت این اشاره در حق او بدهد و پیا دشاهزاده
عرضداشت کند این قلعه هم انشاء الله تعالی عنقریب فتح میشود اما ذکر شقاوت شیطان همتا صور نقش
بخان فیروز جنگ بر آستان آن سزاوار سر جنگ تاکید بنویسید که پیش از دست برد دست چپار
بندوع مردآخرین مبارک بندوالیست رقعه ۹ از منعم خان این کار خوب سرانجام نیافت و
چنانچه باید از عهدهٔ آن بر نیامد ناکرده کار ست و بیهوده گفتار تعلیم باید کرد و کمی مراتب متعینه باید نمود
اگرچه من به بیت طلیم سح پیرم و گشته وگم کرده راه + ابو نصر خان در لاهور هنگامه برپا کرده است
مردم آن شهر را بجان آورده مگر سر عافیت او بیچاره و ملک را بی ملک دیده مراتب و بخشی نویسنده
بطلبیده آخر ور زبان فرو آید بعرض رساند تا کمی منصب عبث آن بهوش فرو وده آید فرموده باید نوشت

یعنی بیسیا ان ۱۲ — یعنی تابع نفس ۱۲ — یعنی جواب ۱۲ — جو چیز کہ فوت ہو گئی ۱۲
یعنی منصب سکا گھٹا دیں تا کہ اپنے ہوش میں آجائے ۱۲

(حاشیہ) ... افیل کے فوت ہوسکے نقطہ کردو ... منت ... احسان ... خدمت فروشی اظہار خدمت ... ناموس یعنی جان بعوض عزت ... سرچند ... فارسی ...

فرق خرا از آنچه بود بیست + بیرون نهند چون قدم کجروی زراده + زبردست خان سیاهی و دو رکاب بادشاهی به
از پیدر در دار السلطنه لاهور عمل خود کرده اکثر مفسدان شهر و نواح را تنبیه نموده اماکن آنها را خراب ساخته
حسب الحکم متضمن تحسین و آفرین بنگارد و خلعت مهربانی برای او علیحده بکنایند که مزد و رخوشدل کند
کارپیش + رقعه ۱۱ ۱۱ - فدوی با اخلاص کام بخش معامله نافهم را بجانه محمد اعظم شاه باید برد و استغفار نموده باهم
صفا دراع دنیا بی ناتبعیست که از بدو نیز آگهی رقعه ۱۱ ۱۱ - مقرب خان که به تسخیر بیجاپور مامور شده حسب الحکم
دستگیر کردن نیمه دار او باید نوشت و تاکید زود رفتن خان مذکور بر سر اس در یتوقت که آن سیت با
غرور رحیله داده از راهبری بنیا بزنزاع با قوم بر گی بقلعه کهلنه رفته بزودی ترمیم نمود غالب که بر دو با
تو آن بی راه رو مسلم آزار را باید مکافات کند استغفر الله او چه کند هر چه میکند حق میکند و تحریر ای
رساند رقعه ۱۲ ۱۱ - آن فدوی و ابناع برود و گلدسته تفریح بدست آید و مردم چه کی امروز چه از سایر
و چه غیر آن که همراه او خواهند بود در استرضای خاطر او کوشیده سر در بر سر در خواهند افروخ
چون از قوم گشتی همه چیز از تو گشت رقعه ۱۳ ۱۱ - فدوی درگاه عالیجاه آمده اند محمد کام بخش را به استقبال
باید رفت و با مراکه اسامی آنها بالمشافه فرموده شد نیز حکم رساند رقعه ۱۴ ۱۱ - فدوی درگاه مخلص خان
بیمار است برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف ما نیز احوال باید پرسید این مردم غنیمت اند سلیقه
عرض و اعلی حضرت را بسیار خوش می آمد جای آنست که جوهر دیانت و فدویت چنانچه باید دارد خدا
شفا دهد و پسر او امروز بیامده کجاست و در چه کار او را بطه را و نباید گذاشت و تربیت باید نمود چند
سپاه را حفظ کرده بود و نشود که فراموش کند تعهد قاسم خان در باب فتح قلعه جنجی که با شاهزاده محمد
کام بخش بحضور فرستاده بجنس پیش آن فدوی فرستاده شد باید دید که اصلی دارد یا تمهید دل شکستن آن
فدوی است مردم دنیا برای اغراض نفسانی چه چیزها که نمیگویند و چه شکستها که برای درستی کار خود نمی اندازند
اگر گرفتن راه ای بیجا و کشایش قلعه از و تواند شد چه به از این و الا سردار خان هم کهنه عمل است

یعنی پرانا عامل ہے ۱۲

بہ نسبت باشد رقعہ ۱۱۵- فدوی درگاه فردا ملازمت بادشاہزادهٔ عالم بہادر مقرر است مجتبی الملک
و مردم دیگر را با فوج خود ہا برای استقبال باید رفت و بآئین گزین آورده چشم ما روشن ساخت خوشا
وقتی و خرم روزگاری که بابی برخوردار وصل یاری + رقعہ ۱۱۶ فدوی با اخلاص دستخط دیوان بر عرضی
که عین باد کار نیست این علت را از میان باید برد اہم معتبری عنایت اللہ خان کفایت میکند با اتفاق
با حسب المسطور ہم بی پروا نباید بست تو لیست مشہور که اول بنیاد ظلم در جہان اندک بود ہر کہ آمد
بران مزید کرد تا باین غایت رسید ابراہیم خان را تا که انفصال قضیهٔ ماضی و دیگر مردم کشمیر نشود
کمی معلوم ع کلوخ انداز را پاداش سنگ است + الحمد للہ که چنجی فتح شده دارا نامرد و گریخت قشش
ہم چندان کار نبود اما با اغماض کہنہ عمالان از دست رفتہ و چندی دیگر دکان سر و شد لی شان گرم
ماند بآنہا باید گفت که بخورید و بیارید اینجا زانکہ شما را بخورد رقعہ ۱۱۷ فدوی بارگاه این قدر
تنگ گرفتن یار علی بیگ خود را از چہ راه راست نہی این امر و شرع نیامده و مرتبہ ولایت خود
دارد چرا بہ کلوا واشربوا عمل نمیکند و ما را و خود را زبان زد مردم میسازد آدمی باید که مقبول ہر قوم
باشد اما او ہم چہ کند که این ہم باختیار خود نیست شعر بخت و دولت بزور بازو نیست + تا نبخشد خدای
بخشنده + اعلی حضرت را در طراوت باغ حیات بخش و دیگر اماکن واقع دولت خانہ دار الخلافت
از آراستگی اشجار و پرورش اثمار و صفای آبگینہ ہا و حیاض و تربیت نہالات و انہار توجہ مفرط
بود تا ایام اقامت دار الخلافت این مسافر نیز بر اینہا نظری میکرد اگر محمد یار خان ہمیشہ خود در
در نزہت و شادمانی آن موکد بوده است چہ بہتر و الا حالا می باید ہر روز یکبار خود رفتہ و کما ینبغی
مقید ترمیم و تصفیہ عمارات قلعہ و ریاض بوده کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعہ مبارک
و صاحب آباد و اعز آباد و نور باڑی و سرہند باڑی که تعلق ہمشیره عزیز القدر دارد
و غیر یا لقید اشجار و انہار از وقت بیرون آمدن این رقعہ تا حال بالاتفاق بیوتات کالمعاینہ

برنگارو بل نقشه بفرستد و کیفیت باغ انگوری و دیگر باغات پائین قلعه و باغ محسن خان که تعریفش
بسیار میکنند و نیز از ثقات مسموع نموده عرضداشت کند تا حقائق باحسن وجوه معلوم شود زیاده
صورت شکست و ریخت برآنها بهم داده آید افسوس که تعمیر خرابهٔ دل نکردیم و همچو اطفال عمر بلهو و لعب
باختیم شعر صرفت العمر فی لهو و لعب + فآها ثم آها ثم آها + رباعی افسوس که عمر در رفت و هوشیاری نیست
دردا که امید خویشتن داری نیست + گفتم که چو بیدار شوم روز بود + هیهات که روز رفت و بیداری نیست
قید مدعی که خلاف شرع است آنها را از دست این بند رهائی باید داد و بتقاضی القضاة رجوع کرد تا
موافق شریعت غرا فیصل و چیت و میل بر کسی نرود الحمد لله قاضی استرین ست و صالح و متقی چشم
بر این آن ندارد و در انفصال قضایا حق و حساب منظور میدارد و ارض و احکم القاضی شجاعت خان ناظم
صوبه احمد آباد باضافه هزاری و هزار سوار سرفراز شده باو باید نوشت فدا نیقدر رها که دیده چیزی نیست
کار کلی هنوز در قدرست + اگر در کار بادشاهی همین قسم فدویت و جانفشانی ست و در تنبیه مفسدان
و استمالت زمینداران همچنین سعی جانی بعنایات دیگر هم امتیاز خواهد یافت و بمرتبه بلند تر ازین
مرتقی خواهد گشت نظم نردبان این راجهان با دنیست + عاقبت زین نردبان افتادنیست + هر که بالا
تر رود ابله ترست + استخوانش خورد تر خواهد شکست + رقعه ۸۱ شجاعت خان در گذشت انا لله
و انا الیه راجعون آدم کاروان بود و در گجرات عمل درست داشت صوبه داری جهت آن ملک تجویز
باید کرد و سه کس بجا خود سنجیده عرض نمود عالیجاه هم رغبت دارند اگر بادشاهزادگی را کار نفرمایند
و بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد میتوان داد بالله التوفیق و الیه الرشاد و درین مقدمه بهتر از
خیراندیش خان دیگر کسی نیست امیگویند که پشیمانش از کار رفته باری او را یا دیگر یرا مقرر نمایند و
الله خان بدنامیت مقدمه ابراهیم خان و کشمیریان حفظ الله خان خوب نوشته و بال زندیشی با قل
ندارد بهیت حیف بر این دانش و آگاهی او + کور شده دیده حق بین او + در باب دینداری تحقیق

[illegible]

حق از دست دادن چه معنی دارد و ازینجاست که گفته اند قاضی و امین تحقیقات متعصب نباید
کرد که بیک اقرار و انکار مقدمه تمام نکنند و در انفصال قضایا اصلا کوتاهی نرود و اعتبار جمع
غالب را منظور ندارد و ازین قسم مردم بیشتر باهم کم بوند در شوقت که ایمان ضعیف و شیطان قویست
خود کجا رقعه ۱۱۹ در امتثال احکام از ابراهیم خان تاخیر بسیار میرود و هزار سوار از تابینان او کم باید کرد
وکیل هم چشم نمائی نمود حلم با کارها برهم میکند حق سبحانه راست نماید خواجگی به بندگی رقعه ۱۲۰ امر روح
الله خان درخواست مهر در احکام بنام دیوان دکن و قلعه داران آنطرف کرده است تا از سررشته
کیفیات پرگنات آن ضلع چه خالصه و چه جاگیر و چه آنچه حالا از تغیر مسعود خان بدرستی ضبط
شده دریافته بعرض رساند آنچه خالصه مقرر شود برای امین و کروری تعین نماید و آنچه جاگیر قرار
یابد پروانه بدهد و هنگام ضرور جنس توپخانه و مصالح مورچال آنچه در کار شود بفرستد باید نوشت
و سزاولی تعین نمود که بیلداران با خزانه باو برسانند و نشان فرزند بهادر که بخان مذکور نوشته اند
حواله وکیل باید کرد و باو خط خود منظوری نموده باید فرستاد بل حرف اخیر بهتر این مردازان جماعت
نیست که همیشه بیک طور سلوک داشته باشد اینهمه فروتنی برای آوردن مطلب خود بوده و درون
شاید که صافی نباشد برای او فهمیده عرض میکرده باشد فرد از اختلاط چسپان بیگانه کی شود خویش
هر چند جامه تنگ سگ جزو بدن نگردد رقعه ۱۲۱ ذوالفقار خان ظاهرا سزاولان برای بردن
توپخانه تعین ساخته روح الله خان را درین کار ممتد و نموده اگرچه آنهم کار بادشاهیست اما بخان مذکور
بنگارد که بفتح قلعه توپها را بکار دارد و تا صورت گرفتن این کار سزاولی آنها معتبر نشمارد و طرح
قلعه مورچال فرستاده او منظور آمد همیکه برای مورچال مقرر کرده است خوبست و بچندین وجوه
بر اضلاع دیگر فوقیت دارد لیکن از عدم خندق معلوم می شود که آنطرف ظاهرا زمین سنگلاخ
باشد نقب درون متعذر خواهد بود باید دو سه دمدمه سرکوب برپا کرد تا از تصادم ضرب توپها

تزلزل در ثبات محصوران و ارکان قلعه افتد و بزودی این عقیده کشائیش یابد فرمان هم درین
ماده بفرستیم و آنچه باید بدستخط خود و مزید تاکید مینویسیم بیت بامیدها چنین شاخ شاخ + بداریم چشم
کشائیش فراخ + استغفر الله استغفر الله رقعه ۱۲۲ - از اخبار فرستادهٔ سوانح نگار لشکر فرزند زاده
معلوم شد که شکر الله خان با وجود نزدیک بودن رسیدن غنیم بشرب خمر مشغول ماند و خود سواری نکرده
کسان از اتباع همراه فرستاده بخانه نوازش خان رفته از شام تا بامداد بخوردن شراب و تماشای رقص گذرانیده
باتباع محرز و ممتنع نمیگردد درین ممنوع قصاص ضرور دارد ازانجا که سوانح نگاران برای اغراض نفسانی
چیزها بسیار بر خانه زادان تربیت کرده تهمت می بندند باید که آن فدوی بدیوان برنگارد که همه مراتب
را چنانچه باید تحقیق نماید و بحضور معروض دارد رقعه ۱۲۳ - به فتح الله خان بنویسید که حسن خدمت مفصل
از عرائض معلوم شده موجب مجرای نیکو خدمتی گشت اما این جانفشانی را بخدمت فروشی مبدل
نکند و بازده کردن سرگروه مارا سرگردان نماید رقعه ۱۲۴ - مستمند خان فردیکه مشعر خرابی جاگیر
خود بسبب چهاونی دزدان بمهر خود نوشته فرستاده بنظر درآمد التماس مامور شدن معمور خان بگوشمالی آن سیه
شقاوت نشان کرده حسب الحکم بخان فیروز جنگ باید نگاشت که چون غنیم بسیار است خلف الصدق
خود را به جمعیت شایسته بآن طرف بفرستد رقعه ۱۲۵ - سید سعد الله که در خطوط بما فرستاده در
اظهار چیزها بسیار نموده که سوانح نگار نمیرسد صورت را تغیر باید کرد و خلف حکیم اشرف متوفی را
خدمت دار الشفا مقرر نموده باضافه یومیه قوت دل بخشید بسید باید نوشت که بعد ازین در
مقدمات اهل خدمات که بفتوای آیه کریمه و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار الآیه در حقیقت ظالم اند
دخل نموده باشد هر چند این طائفه بر غیر ظالم نباشد بر نفس خود ظالم است و در هر ورق مستدعی
بودن خود بجا موت فی الله و المودة انده حقا است فی هذا الموت حیات این نیاز مند درگاه
الهی تا هم همیشه این آیه کریمه اللهم فاطر السموات و الارض انت ولیی فی الدنیا و الآخرة توفنی مسلما و الحقنی

بالصالحین و ر دار دو در معنی قبل لقایة الانبیاء والاولیاء اجمعین صعوبتها بجا می آرد اگرچه فضلاء
حضور برکات عمده گفته اند اما چنانچه باید تشفی نمیشود و آن معرفت آگاه بر تحقیق خود نگارد والسلام
رقعه ۱۲۶ - تیر رسیدن بیاقوت و بعد تحقیق نشانه شدن بدبخت کوکه محمد کام بخش خود آن فدوی را
معلوم شده باشد چون تنبیه آن و جدا کردن پادشاهزاده نادان ضرور بود کریم و بر سر آن بئس
القرین آنچه آوردنی بود آورده ایم و من یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا و صحبت سفله چو انگشت
نماید نقصان + گرم سوزد بدن و سرکند جامه سیاه + شومی هم صحبتے او پادشاهزاده هم گمراه
اند چند چیله اگر در خیمه اش به تیاقداری باید نشاند و از حال او خبر باید داد رقعه ۱۲۷ - خانجهان
بهادر باین چستی و مثل کهنه عمالان درین مهم سستی پیش گرفت هرگاه از حضور تاکید شدید
خواست که تلافی مافات نماید نتوانست اینهمه خرابی بی اخلاصی است چون بنا شد که بدتر ازین
عمل زشت عمل دیگر نیست ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار چیزی برای تسلی او باید نوشت
وایمائی ازین مقوله هم کرد تا چشم واشود و تنبیه پیدا گردد اگرچه ممکن نیست که دشمن باطن قوی دست
اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک کی بطور خود میگذارد که این کس گوش بحق و حقیقت دارد
الهی ز بند نفس بده ما را در تبعیت و میران لطف مهربانی دیده و آن لطف نخست + آنکه کردی
گمرهان را باز جست + هم دعا از تو اجابت هم ز تو + ایمنی از تو مهابت هم ز تو + رقعه ۱۲۸
(هیبت و ترس ۱۲)
امیر الامراء درگذشت از مردم قدیم همین یک کس مانده بود انا لله و انا الیه راجعون مطالبه هم دارد دیوان
(یعنے مرگیا ۱۲)
بیوتات آن صوبه برای ضبط اموال باید نوشت که بتقید تمام بضبط آرند و از مردم او بزور گرفتگی
هر قسم که میسر آید مبلغها پادشاهی بگیرند و دیوان مرحوم را فهمیده بگویند بشرط نیکو خدمتی رعایتها
(ممکن ہوا ہے ۱۲)
کرده خواهد شد و حقیقت پسران مغفور بعرض باید رسانید بدیگری هم درین باب گفته ایم اما لگان
روایت قبیله دارا و نوبت ثانی آن فدوی باین امر مامور گردید یقین که بیهوده بنظر صفیه خود دیراستی

[illegible]

دنی محاسبه لفظ بمعنے عصا یعنی چوب ہے یا قرار چوب سے بردار
چونکہ دربان کے پاس بھی لٹھ یا لاٹھی ضرور ہوتی ہے اسواسطے مطلق دربان
کے معنے میں مستعمل ہے ۱۲ ان المنافقین الخ ترجمہ تحقیق وہ دوزخ
پیچھے واسطے درجے نیچے میں دوزخ سے درجون مین سے ۱۲ اعدی عدوک الخ ترجمہ
بہت زیادہ دشمن تیرا ہے وہ نفس ہے جو تیرے دونوں پہلو کے
بیچ مین ہے ۱۲

وتندرستی ظاهر خواهد کرد اما ان الله خان هم برای این کار نسبت متعین باید کرد و مراتب بعرض
رسانید که اضافه داده شود و یک رعایت دیگر هم بخاطر هست نسبت باو بعمل می آید رقعه ۱۲۹
این کار یوسف خان مقرر شده مجوز آن مخلص هم خوبست اما سپاهی ست حقیقت عملداری او
معلوم نیست بر آن فدوی هر چه منکشف باشد عرض نماید برای دیوانی برهان پور شخصی دیانتدار مطلب
الاهم فالاهم رقعه ۱۳۰ اکرم خان در چه کارست با وجود اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف
از چه راه اولی ترازین چیست بیت حج رب البیت مردانه بود + حج زیارت کردن خانه بود
اللهم ارزقنا خیرا رقعه ۱۳۱ فرستاده فرزندزاده بهادر باید گرفت اما بیشتر وکیل شما نرا گفت که
بیرون عرض نفرستاده باشند والسلام رقعه ۱۳۲ مرشد قلیخان ضابطه است و خالی از تدین
هم نیست این کار را اگر باو گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف خود بپرسد مقدمه کار
فضل علیخان گذشت آن قدیم الخدمت شنیده باشد فوجی برای تنبیه قولناشان و باش تعین
باید کرد خان بهادر حمید چه طورست این عاصی میخواهد که مرتکب هیچ گناه و معصیتی خاصة ظلمی نشود اما
از انجا که ملک بی سیاست نماند و ریاست بی سیاست نمی آید بعضی جاها احکام موافق الوقت بقلب
نفس بی اختیار صادر میشود از علما مسئله بپرسد الحمدلله که نیت خود بخیرست شاید که نگیرد انما الاعمال
بالنیات حدیث صحیح ست و بسرحد تواتر رسیده رقعه ۱۳۳ خواجه عبدالرحیم رحلت کرد دنیادار
متقی بود از جگرداری بهره تمام داشت روزی که در حضور ایستاده بود خنجر ولایتی در کمر داشت خوشم آمد گفتم
خیلی خوش طرح ست در جواب عرض کرد که نام این را به انداز طرح است پرسیدم چیست گفت زن افگن
کش فرمودیم که در سرکار والا هم سه چهار همین طرح و نام تیار سازند از کمر بر آورده نذر کرده عرض
کرد که تا آنها تیار شوند این نیاز محقر در سرکار اشرف باشد رفته آداب بجا آورد و احوال پسران او
معروض دارد با عنایت الله خان بگوید که عرض نماید بقدر هر یک رعایت کرده شود رقعه ۱۳۴

یعنی اس صوبہ کی دیوانی ۱۲ — ہوشیار کرنا ۱۲ — بیاے مجہول ۱۲ — محنت و مشقت ۱۲

[illegible] مرشد قلی خان [illegible]

خانجهان بهادر درگذشت انا لله و انا الیه راجعون سبحان الله آدمی چه قدر غافل ست تا کجا بر دل پیچ
درین ایام صوبه داری دکن میخواست و بچه دل گرمی آرزوی آن میکرد آری کار نفس بهتر ازین نیست نظم
کشتن این کار عقل و هوش نیست + شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست + عالمی را لقمه کرد و در کشید + معده
اش نعره زنان هل من مزید + دوزخست این نفس و دوزخ اژدهاست + کو بدریاها نگردد کم و کاست
هفت دریا را در آشامد هنوز + کم نگردد سوزش آن خلق سوز + سنگها و کافران سنگدل + اندر
آیند اندران خوار و خجل + هم نگردد ساکن از چندین غذا + تا ز حق آید مراورا این ندا + سیر گشتی
یعنی کافر لوگ ۱۲
سیر گوید نی هنوز آنست + آتش اینست تابش اینست سوز + چون قدم بر وی نهاد از لامکان + آنگه او ساکن
شود از کن فکان + چونکه جزو دوزخست این نفس ما + طبع کل دارد همیشه جزوها + این قدم حق
را بود کو را کشد + غیر حق خود کی کمان او کشد + قوتی خواهم ز حق دریا شکاف + تا بسوزن بر کنم
این کوه قاف + او تعالی توفیق کرامت کند و ازین بهره‌ها نصیبه‌ها بخشند بحرمة محمد و آل محمد علیهم
الصلوة والسلام رقعه ۱۳۵ مکتوبیکه نصرت جنگ با آن مزاجدان فرستاده بود بمطالعه در آمد برای
ذوالفقار خان ۱۲
داود خان نوشته است و در اظهار خدمتگزاری خود نموده در جواب چیزی باید نوشت و تا
فتح قلعه امیدوار داشت بعد ازان شاید که بعضی ازین ملتمسات قبول هم شود در میان هیچ امکان
نه باید ۱۲
ندارد و دیگر برای مصالح قلعه گیری به تربیت خان حکم رساند که هر چه ضرور باشد بفرستد و بقلعه
داران آن طرف نیز بنگارد که آلات توپخانه از جزو کل لوازم جنگی و گوله و باروت بلنگ خان نصرت جنگ
برساند الحکم لله الواحد القهار بفضل الله بین بشار رقعه ۱۳۶ از عریضه سپهدار خان واضح شد که
بی جهابت پسر سید الحمد لله علی ذلک هزاری ذات هزار سوار تا بنیان اضافه باید داد و خلعت و شمشیر
فرمانبردار ۱۲
و اسپ و فیل رسالت باید کرد و برای همراهیان هم اضافه تجویز نموده و اندرازین فرده سر و رسانا و کیل را خشت
هم اگر حاضر شده باید کرد نعم المولی و نعم الوکیل رقعه ۱۳۷ پنج زنجیر فیل بر آن فرزند زاده بهادر برآورده ایم در

زنجیر از ان میان خوش کرده حوالهٔ وکیل ایشان نماید و اسپ و خلعت خاصه و خنجر مرصع با علاقه[1] هم عنایت شده
جواهر خان خبر بگیرد رقعه ۱۳۸ - سوانح نگار روز پیر دست و پا بسیار مبارک چیزها نوشته اند اصلی وارد یا
ندارد خود را در اصحاب تدین میکشد از عنایت الله خان بپرسد از صالح خان صوبه دار اکبر آباد
خوب سرانجام شده است گوپال سنگه را هم در باب اعانت وا باید نوشت و بجان نثار کور تسلی نامه قلمی ساخت
چنانچه تا بکجا عیب مفلسی پوشد رقعه ۱۳۹ - هنگامه که به اهتمام خان مردم گذشت از غفلت همین مردم
ست رو نباید داد دل پشت و کمر آنها بوجهی باید شکست هیچ آدم متدین خبردار کجا هم اسپان
را چنان فربه کرده اصطبل[2] را نخوی ونق داده بود که گفتن راست نمی آید اللهم[3] اغفره وارحمه انت خیر الراحمین
بسیف خان در باب تنبیه مفسدان تاکید نویسید مساعدت هم مرحمت شده محل انتظار نمانده و الا هم فالاهم
رقعه ۱۴۰ - همین پور علاقت برای اضافه پسر چار صدی نوشته اند ظاهر اسواران رفیع القدر زیاده اند برایه
باید کرد و افزونی ذات خورد و بزرگ صورت نمی بندد بپاس خاطر ایشان بطور دیگر رعایت تواند کرد
میان صفوی خان هندو صحبت برابر نیست هذان[4] خصمان اختصموا فی ربهم الآیة تهدید بی هندو باید
نوشت رقعه ۱۴۱ - روح الله خان بآن وضع زرها ادا کرد این مشرف[5] الدار خواهد یافت و شیخ جانه
هضم کند غلط است زر از جاگیر وقتی میگیرند که منصب دار را در حضور استعداد آن نباشد وکیل را
نشانده همین قدر مبلغ با دستاهی بگیرد و اشرفیهای مال النصیب بی یا باقی نکند اعلی حضرت طاب[6]
ثراه برای جرمانه تقلید بسیار میکردند فورا چیلها خریده شد بیقین نموده زرها را معروض وصول را
می آوردند یاد داریم که روزی از جعفر خان وزیر که بمنصب وزارت سرفرازی نداشت داروغه غسلخانه
نشانده اشرفیها گرفته بودند خان مذکور از داروغه غسلخانه که تحصیل زرهای جرمانه هم بآن تعلق داشت
بد شده و ایذا و لمزار و کمر نسبت آنحضرت براو نا مهربان فرمودند که بعد برخاست دیوان باهم صفائی
داروغه را از خان مذکور دولها دهانند رقعه ۱۴۲ - بیگتا صدر الصدور مستحقین را که بحضور می آرد که عرضی

[1] علاقه چمڑے کے تسمے ... خنجر اور تلوار میں لٹکانے کے واسطے ...
[2] اصطبل ...
[3] اللهم ...

درمیان دارد منع کند که دیگر چنین نکرده باشد رقعه ۱۴۳ امروز تربیت خان برادر و منگلی خان
که درین یورش تردد کرده بودند عرض نمود که دستپیچ مرصع سونجیان مذکور باید گفت یا نگه
عمرے در خانه زادی بسر برده و در حضور تربیت یافته اینقدر رنجیده اند که این جماعت درین مرحله مستثنیٰ
که چنین عنایت درباره ایشان بظهور رسد جیغه مرصع بسلسله خاطر او و دیگری کار پادشاهی هم
شد جواهرخانه خواهد رسانید ان شاء الله و المدد و الثنا نیز آینده در حق منگیاتان چنین عرض نخواهد
کرد و اگر کسے کار پادشاهی دست بسته بظهور خواهد آمد و خدمت پادشاهی به تقیید تمام خواهد نمود
بانعام خلعت و نقد و در صورت سقط شدن اسپ بکار سرکار والا بعطای اسپ سرفراز و
دلخوش کرده خواهد شد رقعه ۱۴۴ تربیت خان هنوز محتاج تربیت است زیرا که به آن اهتمام قلعجات
گرفته است از خارج بسمع رسیده که از روی حساب یکی بداده سوانح نگار زیانکار چه میکند او را خود
برای همین مقرر نموده شد این جماعت باغراض نفسانی کارهای عمده پادشاهی بر هم میکنند و روی خود
سیاه نموده در تحریر اخبار تجاهل مینماید قلعجهای مستحکم بستن مفسدان بزرگ نگاهداشتن سیوی خان
از چه راه است اگر از اول خبر شود و هرگز تا اینجا نرسد عزل پیچ گیرا این برآورده بیرون انداخت
که ازبی جاگیری نالش دارد باید او ظاهر او شکست خان مذکور حسب الحکم تنبیه باید نوشت که این
صورت چرا بمعنی بوقوع آمد و چه رو مال کار نظر نداشت طلب احتشام که نخواهد رسید و غله در قلعجات
نخواهد بود و دزدان بلکه مردان غالب نخواهند آمد آنوقت تنها کجا خواهند آمد تا به چه پایان گرفت گرفته گر
کارها نه غنیمت وسیله ام کی باین خیال چه امکان دارد جهت غرض خویش کارها بے ولی نعمت
که فی الحقیقت کار خداست برهم نمودن بے بندگی و دریوزه حق مردم تباه و پایمال کردن که در ضمن آن
تقویت کفار خسروان مال است آئین کدام مومن نمک حلال است بهر حال فیض اوصول طلب انبار
احتشام گرفته بفرستد و در صورت خلاف آن سزای خائنان معاونان بدنیان بر خود لازم داند

ان الله لا یهدی کید الخائنین رقعه ۱۴۵ امین دبستی مجوز عنایت الله خان که از حضور مقرر
شده رفته بود چه کرده ع هر چیز که در کان نمک رفت نمک شد + قوت مقاومت هم نبوده چه کند
ناچار است اگر چنین بود چرا برخاسته نیامد اگر تنخواه نمیداد نمی آمدن خود میداد و نیامد و هم از طرف خود تا کی
نبویسد رقعه ۱۴۶ مهابت خان حیدر آبادی ناظر لاهور در گذشت و غیر از نبیره که پدرش بحضور
پدر رحلت کرده وارثه دیگر ندارد دیوان بیوتات آنجا بنگارد که اموال و بهوشیاری و دیانتداری
تمام ضبط نماید که بیت المال حق عباد است خلیفه امین و نوکران گماشته ای خلیفه اند به مستحقین و ضعفا
دیگران را دران نصیبه چه حساب رقعه ۱۴۷ مرحمت خان امروز لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود
و دامن جامه آنقدر دراز داشت که بانظر می آمد به ابراهیم خان فرمودیم که دو گره از دامن آن کوته
عقل و در کند آن قدر باو بگوید که دامن بدستور یکه در حضور مقرر است همانقدر داشته باشد و الا اعد
در فیلخانه نگذارد و مرد را باید که الفت بالباس ساده و پرکار داشته باشد زینت و تکلف خاصه زنانست
و بهانه های زیبه وجه های دیگر هم مناسب این مقام بطرق معظت بگوش او باید خواند رقعه ۱۴۸
آنکه بابن محزوم این کارخانه همگی دیگر گرفت و آبدار خانه هم با ثبات پذیرفت هوشیاری و تجربه داری او
آنست که هر وقت همه جا کارخانجات عهده خود به دستور گرد آراسته دارند تا وقت کار بیجای آنها ظاهر شود
و نفاست مزاج و پاکیزگی طبع آنها بر ما هویدا گردد و همه مردم بینندگان شاهد دولت خداداد ما معلوم
کنند رونق و شکوه او معاینه نموده ناتوان بنیان پست گردند همه ما همه دعوی فقر و این همه با
حقا که حساب بنا صواب رسالت رباب عاقل خان جواب حسب الحکم که در باب بنا نمودن قلعه دار الخلافت
مهابت خان صادر شده جواب نوشته نوکر هیچ باید الشکر لله و المنه رقعه ۱۴۹ فدوی درگاه وزارت
خان عبد الرحمن در گذشت بر آدیوانی مالوه چند اسم نوشته بعرض رسانده که خدمت کرده باشند رقعه اکثر
سعد الله خانی را حیات که راتق مهمات دیوانی بود میگفت که سرکار دو الا بی کسی باید فرمود

که جوهر کاردانی و دماغ معامله آرائی داشته باشد نه علیل غرض **رقعه ۱۵** آن فدوی مدار المهام
حسب الحکم قضا جریان افرزند عالیجاه تسلی نماید که از نوشته نیکنام خان بعرض رسید که شما بر سیر ان
دیوان قدیم کم جود را برآورده فهمیده و ذکی است بسیار دارید مختار دیده حالا با فضائل خان میر بادی مرتضی خان
عنایت الله خان را واسطه المطالب ایشان کردیم یاد داشته باشند که کوکلتاش خان در صوبه
دکن روح الله خان هنگام صوبه داری حیدرآباد مصدر بعضی اعمال نامناسب شده بودند مصلحت
چندی معاف داشتیم و آخر نظر بر قدم خدمت با نها در ساختیم از زبان اعلی حضرت شنیده ایم که
عرش آشیانی اکبر بادشاه روزی میفرمودند که تودرمل برای تقریر و تنظیم امور ملک و مال شعور تمام دارد
غرورش خوش نمی آید ابوالفضل و بدیه و شکایت گونه آغاز کرد جواب یافت که نواخته را انداختن
لهذا با آدم کار چاره ناچار باید ساخت فرد خدا آراست مسلم بزرگی و الطاف که جرم بیند و نان
برقرار میدارد **رقعه ۱۵۱** خان فیروز جنگ کار خود را تمام گذاشت با وجود دیکه فرزند زاده از بیجاپور
آمده بدیدنش نرفته روانه پیدا شد و لفظ سپه سالار که مینویسید از نوشته وکیل معلوم شده
یا خبر غیبت درین ماده نه فرمان رفته نه گفته ایم نمیدانیم که منصب سپه سالار از کجا پیدا کرد **رقعه ۱۵۲**
محمد باقر داروغه کچهری دیوانی درگذشت و شکار خان از زبان مردم عوام است روز سواری شنیدیم
که این به نسبت او مردم چه قدر میگفتند مگر گفتیم که او از شرارت یا این از صدارت باز آید سود
مگر دو جزای اعمال حق است خود بهتر میداند که بر سر آن رفته چه گذشت و بر سر این رفتنی چه خواهد رفت
نفس اماره نمیگذارد که آدمی عمل صالح بکند و زاد عقبی بردارد و گرنه همه میدانند ظلم کردن بدست
وشیران ورودن ظلم بدتر از آن گرسنه را خدمت دادن غربا را کشتن است و دیده و دانسته
از عهده باز پرس آخرت که در تنگ است برآمدن مشکل چه جای یقین داشتن جاگیر باید داد اما
خدمت نباید داد و داد و داد از دست غفلت داد و داد غلام محی الدین نامی در لشکر عالیجاه وکانی

[illegible]

چیده بدرویشی متهم گردیده برآوردنش ضرورت نیست نه مردانند نه صورتشان بسته زنان اند
و مردم شهوت اند جهلای متبدل مزاج مختل و اقوال باطل دارند ایمان کو و اسلام کجا رقعه ۱۵۱ اعلیحضرت
تتمه طلب که در سرکار والا دارند التماس تنخواه به پرگنه لودهی کرده اند باید نوشت با تو که بیل گفت که تتمه
ایشان اگر خواهد ماند چه مضایقه در حساب مطالبه نقدی و قیمت جواهر وغیره آن محسوب خواهد شد
سعود اسوداگرانه نیست اعلی حضرت زیاده به چهارم حصه از جاگیر پادشاهزادها و امرا موقوف میکردند
در عصر ما همه ضابطها بی ضابطه شد بعضی اوقات عمدة الملک بیچاره میگفتند که ما یکبار به پیر
کلمه مامور شده ایم اگر گاهی اتفاق خواهد افتاد مردم ترکیب محبت و تردد ما را خواهند دید و احتمال
زیادتی مهرکارها بالفظ کریم فرود الا رسیده بود در سیوا که از عرایض منهیان معروض شده که غنیم لئیم بر
ذوالفقار خان هجوم آورده رسید نمیگذارد و عرصه بر خان مذکور تنگ کرده مطلب حکم والا نیام
عمدة الملک عز اصدار یافت که یک پسر خود را زود رساند چون در رسیدن و اجال واقع شد
بجد الوزراء در گشت که ایشان خود را عاشق پسر میگفتند حالا که به وقت تنگ ست درزد دشتافتن
تساهل چرا مدعی شدن دیگر و در دعوی دق برآمدن نیکو نیست ع دیگر مجنون نماز که ترکی تمام شد رقعه ۱۵۲
فدوی قدیم الخدمت با آنکه عمری در حضور تربیت یافته و خدمت کرده و گمان ضابطه دانی و شرافت نفسانی
در حقا و مشهور ست باوجود این همه اهانت منصبداران پادشاهی روا میدارد و قول سعدی یادش نمی رود بیت
من تو مرد و خواجه تا شانیم بندهٔ بارگاه سلطانیم عجب عجب از مقولات سعدالله خان ست که الف
قلم و نون بشکل دوات دیوان که بصفات ملکی آراسته نباشد در پشت قلم و دوات پیش نهاده باشید
بالتصویر یکه از نقش عقل و هوش ساده بعد ازین احتیاط لازم دانند و باعتقاد خود نوکر درگاه والا
تیر هم چشم خود شمارد و انتیاز که بیاید مراعات آن را امر عی ندارد رقعه ۱۵۳ فرزندزاده محمد عظیم مرو
عرض کرده اند که پرگنه لشکر پور در جاگیر شاه عالیجاه مرحمت شود ازایشان باید پرسید این خیرخواهی که بچه

درخاطر گذشته اگر شاه ایماء این مطلب بان فرزند زاده کرده اند چه مضایقه والا ازین خیالات درگذرد

اشاره ۱۲

که اخلاص ولی نمی فزاید بلی از افزایش غرور بندار را شاید که بالله تعالی وکیلا و انا ادعوان یرحم

کلهم و یقلهم ظلا ظلیلا رقعه ۱۵۶ - خبر مرگ مخلص خان شنیده باشد از شرافت انسانی در جوهر خدادادی

ونهم دانی او خط بر بسیار آشتم رضی الله عنه این وار مرگ ارشد اید بسیار دارد و فواید تشنا پایدار

دل او انا و چشم بینا کو شخصی شکایت گوش پیش پا گفته بود که این مردکی را بهتر از خود نمیدانند جواب دادیم که بهتر

از خود کسی را نمی باید رقعات بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ رقعه ۱۵۷ خان فیروز جنگ بیگانه

من میخواستیم برآ عیادت آن و لتخواه خود بیائیم اما چه رو و کدام نظر مشاهده نمائیم لهذا اسعادتخان را فرستاده

عین کے زیر سے بیمار پرسی ۱۲

فرستادیم تا بچشم ما ببیند و اظهار ما فی الضمیر کند از میوه های نو رس اینجا اینجا بهم میرسد انگور ست اما اطبا

یونانی برای آن عمده مخلصان مزاج دان مضر میگویند لهذا بر خود هم ناگوار کردیم انشاء الله تعالی

نقصان کرنے والا ۱۲

بعد صحت کامل و شفای عاجل یکجا میخوریم فردیار آب این آرزوی من چه خوش ست + تو بدان

آرزو مرا برسان + رقعه ۱۵۸ - خان فیروز جنگ بیگانه من تفریق فوج لا علاج ست فدوی زاده را

زود بحضور کرامت گنجور بفرستد که بانعامات و اردات امتیاز یافته باز بیش از آن و لتخواه خواهد رسید

روزینه مقرره ۱۲

فرد هان مشو نومید چون واقف نه از اسرار غیب + باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور + فرد

ابجد دل ز فکر آن میسوخت بیم هجر بود + آخر از بیمهری گردون باهم ساختیم رقعه ۱۵۹ خان فیروز

جنگ بیگانه من الحمد لله دوری قلبی نیست بیت گر در یمنی و با منی پیش + ور پیش منی و بی منی در

یمنی - از احوال شبا روزی کمتر اطلاع میداده باشد تا که مواصلت صوری و ست و بیگانه زاده

عنایت الله خان را ندیده ایم جای و خالی ست ع شاخ گل هر جا که روید هم گل ست + رقعات

بنام ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ رقعه ۱۶۰ - نصرت جنگ بیدرنگ من اول این ملک و قلمرو

ولایت

وراندهان خالی بود و بر بهمان متغلب انتصرفا بنا برآورده اند ایشان را منهمک و مستهلک لذات نفسانی

غالب ۱۲   الا کتے جانے والا ۱۲

کہ اور وکدام نظر مشاہدہ نمائیم ما کی محبت کی زیادتی کی وجہ سے بیمار دیکھنے کی تاب لا سکنے سے
شرمندہ ناگوار پیچ چیز کی جانب خیر اور ضد اور گوارا کی حاصل یہ کہ انگور تو ناگوار طبیبون نے نقصان دہ کہا ہے ہم نے بھی اس کا کھانا چھوڑ دیا اسکو منع کیا ہے
ادلے جانے فلاطون یونانی ۱۲ کمال محبت اور اشتیاق کی جگہ ہے

مستغرق امور دنیای دنی دیده فرستاد ز دست نداده تخت و چتر برای خود ساختند هر چه کرده بودند
مکافات آن از پیشگاه منتقم حقیقی یافتند یعنی همان بیوفائی و نمکحرامی که با ولی نعمتان نموده بودند
از نوکری خود دیدند سیوا و غیره نیز با نها سلوک بد نموده ندمیت در باب کنونکه دولت هست بدست
کاین دولت و ملک میرود دست بدست رقعه ۶۱ ولایت زرخیز بدست این کافر حربی خواهیم
را نگذاریم و تغافل در امر ممکن الحصول بی مانع ظاهری چون کنیم فضیلت غزا در صحیحین مکرر خوانده ایم
با سلیقه ملک گیری و مفسد اسیری نداریم رقعه ۶۲ خان نصرت جنگ را و دلیپ و غیره متعینان
خود را برای ملتفت خان پیش پای شاهزاده عالیجاه بگذارد که آنجا هم کار بسیار است و دست اینها
اگر کوتاه باشد در کار خللی نشود فیها که بعضها با ز انامی بیجا بیک کمان تیر می ندازند و می فهمند
که خود را نشانه تیر وبال آخرت میسازند ابیات گندم از گندم بروید جو ز جو + از مکافات عمل غافل
مشو + صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را + که سر بکوه و بیابان تو داده ما را + العاقبة بالعافیة۔
رقعه ۶۳ نصرت جنگ بیرون رنگ من چون گرفتن دکن که اهم بود و تمام همت مصروف همین کار شد
الحمدلله صورت یافت اخر چیکه درین سفر خیریت اثر شده میشود مدار آن بر خزانه هندوستان
سبلها کلی طلب طلبداران شده و میشود در کرناتک و فیها قدیم عظیم بسیار شنیده میشود زمیندار از
بیجاپور که اصل ست بتغلب و تصرف است نبیره سیوا پدر سیوا جهنمی ست ملکش ظاهر اخیداران استحکام
ندارد و حاصل نگفته سیدی مسعود خان متوقع بی هفتاد هشتاد لک ان ست چرا در تصرف او باشد
حقیقت ملک و تدبیر انتزاع از وی و از نایب خود که داود خان باشد استفسار نماید چرا اغماض و تغافل رود
رقعه ۶۴ خان نصرت جنگ من رعایا کار تیمار حال مردم متدین کم میکنند زیرا که از اینها تواضع
از اینها از اول تا آخر نمی آید و سفاکان در گرفتن و دادن باک ندارند یعنی آب زر دریا بخشیدن
بخل نمیخواهد خلاف فلم سیت سوار میدانم روز جزا بر من چه خواهد گذشت و بعد از بر سر نیده ها خدا چه

دو دینے والا ۱۲ — کمینہ ۱۲ — تحقیقی ۱۲ — بیت — سمجھ — کفر — صحیح بخاری اور صحیح مسلم ۱۲ — ترکیب ۱۲ — مکرو فریب ۱۲ — بیجا ۱۲ — مضبوطی ۱۲ — دریافت کرے ۱۲ — بخشش و خوبی لود ۱۲ — مستحقین

مجلس قضاۃ پیشگاہ صدر راو رصدر سامنے بیٹھتے ہیں ۱۲ منتقم انتقام لینے والا ۱۲ منتقم حقیقی خدا ... کافر حربی وہ کافر جس سے جنگ واجب ہو ۱۲ ... [illegible]

خواهد شد فرد فکر شنته تلخ دارد جمیع اطفال را + عشرت امروز بی اندیشهٔ فردا خوش است + بهر حال از ارباب
ذوی الاعتبار را همه حال هراسان و ترسان باید بود هر لحظه الحفظ والامان باید گفت رقعات بنام مرزا
صدرالدین محمد خان صفوی بخشی دوم رقعه ۱۶۵ میرزا بخشی محمد ابراهیم نجابت ندیم بمنصب سه هزاری
و دو صد در دیوان تسلیمات بکنا ند رقعه ۱۶۶ میرزا بخشی محمد ابراهیم نجابت ندیم بمنصب سه هزاری و دو صد و
پانصد سوار و خطاب میرزا خانی و عطای دو هزار روپیه بوقت تکلم سرمایهٔ عز و افتخار اند و نفحه حسب الحکم
شعر این عطایا یادگار دوستی عقاد اصلح فاتحه علی الله رقعه ۱۶۷ بنام عاقل خان قلعه دار
دارالخلافه شاهجهان آباد عرضداشت آن قدیم الخدمت از نظر گذشت از اراده گوشه گزینی و استعفا
منصب نوشته است هر گاه گوشهٔ خاطر اقدس را که منظور نظر خاص و پرورده لطفهاست باد سپرده
باشیم دیگر کدام گوشه بهتر ازین میخواهد در صورت مبالغه البته منظور شد التماس آن قدیم الخدمت را
در حیز پذیرائی خواهد شد یکهزار روپیه در ماهه که دوازده هزار سالانه میشود نقد مقرر خواهد گشت
رقعه ۱۶۸ بنام حمید الدین خان بهادر حمید بداند این حرف چند روز است که شاه عالیجاه عرض نموده
که کسی دشمن جانی من است حمید الدین خان و امیر خان و منعم خان گفتیم امیر خان نیک ذات است با کسی دشمنی نیست
و خان حمید هم شاید نباشد و احوال منعم خان برخلاف ... فکر کردیم از حال خود
چرا غافل آید و مقدمهٔ موت خود همانست که الموت قریب من شراک النعل و اقرب من حبل الورید های
های افسوس بیت گهی بر دست و گاهی بر دل و گاهی زبانم + بسر عشت میرود العمر تیر سهم
دانم + اگر مناسب دانند بعالیجاه بسپاریم و اگر کدورتی باشد صفا و هم ناداراست این فانی خیانت
نکنند هر چه بخاطر رسد بنگارد یا عرض نماید رقعه ۱۶۹ بنام عنایت الله خان پیر روز ابوالوفا حاضر بود
که در وقتی ساده دل آمده چیزی برای عیال خواست گفتیم فقیر را بچه حاجت کار فقیر دل بریده و گریبان
دریده میباید مردم فقیر فقیر میگویند نمیدانند که فقیر چیست و چه معنی دارد فرد جهان آئینه هم ست آنچه

صورت پریشانش بنفس خود و از تقلید اند و میگویند للهی + اللهم نبهنا عن نوم الغافلین آمین آمین آمین
رقعه ۱۶۹ هدایت کیش و اخلاص اندیش از اسلام آوردن خیلی بر خود مینازد و بحساب ست حال
اولین و حضور چنین نارسائی مزاج دومین در آنجا با عالیجاه چنان فهمیده باید گفت قطعه بخشی خبر
با زمانه بسازد + ورنه خود را نشانه ساختنست + زیرکان زمانه میگویند + زیرکی با زمانه ساختنست
خدا گوش شنوا و بینا دهاد والسلام علی اهل الرشد والسداد سلوکی که این کورسکان با بادشاهزاده
کردند کیفیت آن شنیده باشید چه کنیم خود کرده را درمان نیست و ما بطبق عرائض این نمک حرامان حکم کرده
و گونه اجازت دستگیر کردن داده ایم معلوم نبود که این بیدینان آنقدر جرأت بهم رسانیده اند که بحضور
بادشاهان دروغ عرض خواهند کرد و حرف بی اصل نسبت بآن سعادت مند نمود خوب یاری صحبت فی
باقی انشاء الله تعالی می فهیمم بالفعل حسب الحکم تمام فرزند عالیجاه نوشته زود بیاید علی بیگ
بهادر و حسن بیگ پسران کارچکله کوتوال رعایت خویشی افضل اجمل تغیر نشد و سکنه آنجا تواتر فریاد
میکنند و سر بر زمین میزنند و میگویند ع اگر تو می ندهی داد روز دادی هست + آخر الدواء الکی
این چکله از جاگیر ایشان تغیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت زمین سخت و آسمان دور دیوان
را میان حصه جاگیر و رعایا و عامل امین گفته گفته اند دیوانی کردن آسان و امین بودن مشکل در
بعضی محالات حصه سپاه شما زور ظالمان ست آدم خدا ترس و آبادان کار چیده فهمیده ملیزان
فکر سنجیده زود تعین نمایند که از روز جزا بری الذمه ما و شما شویم عاملان خویش و بیاد دیوان و واقع
نگاران ابنا جنس امین و فوجداریها شد رقعه ۱۷۱ هدایت الله زیرین رقم بگوید که این رباعی
در بیاضیکه بادشاهزاده محمد کام بخش مرحمت میشود بخط خوب بنویسد رباعی آتش بدو دست
خویش در خرمن خویش + من خود زده ام چه نالم از دشمن خویش + کس دشمن من نیست
منم دشمن خویش + ای وای من و دست من و دامن خویش رقعه ۱۷۲ امیر جلال الدین که

از شاه عالیجاه جدا شده ظاهراً همشیره زاده همت خان ست که حبشی با بو و سید زاده کریم النسب
صحیح النسب ست چرا بر آورده‌اند از وکیل پرسد رقعه ۱۶۳ نوشته معتمد خان وجهی نیست که خواه
نخواه بران عمل توان کرد و بند و بست ازین چیزها میرود بهر حال چون او خود بخود بیزار است و مستعفی
شده بنویسد که بدیوانی اکبرآباد آمده خبردار باشد رقعه ۱۶۴ اسد خان و پسرش بحضور نوشته‌اند
که بادشاهزاده بجمعیت رانای حربی کمر بسته‌اند و میخواهند که بقلعه درآیند چنانچه یکروز بهمین اراده
سوار شده تا پای قلعه رفتند اما زمیندار مردود از خبرداری بندهای بادشاهی نتوانست از قلعه
برآید و ایشان را برد و تاخیر در فتح قلعه بهمین سبب ست حسب الحکم در باب مخالفت بادشاهزاده و مفتوح
ساختن قلعه بآنها باید نوشت و مکرر بقلم آورده حوالهٔ یار علی بیگ نمود که بڈاک بفرستند شود
که هنوز بادشاهزاده مرحوم و مغفور بمخالفت پیوند د که کار بادشاهی بهم شود فرد حقوق خدمت
صد ساله لعبت اطفال ست * به کشور که درو کودکان خدا وندند * شریف مکه و هند و ستان دو
بسیار شنیده هر سال برای جلب نفع خود ایلچی میفرستد این مبلغها که میفرستیم برای مستحقین ست
بجهت او فکری بجا باید نمود که بآن جماعت برسد و دست این متغلب حق بران نرسد بسوداگران
عمده و مالداران و تجار بندر مبارک آن سمت از طرف خود بنویسد که اگر بطوری معرفت آنها مبلغ
باهل استحقاق حرمین شریفین سالم تواند رسید بوساطت آنها ارسال داشته آید خواهی نخواهی مخصوص
اظهار و شهرت نذر سرکار و الا هم نیست مطلب بخوشنودی ارواح مطهرهٔ حضرات و جناب
عل و علی و حبیب او ست صلی الله علیه وسلم و در صورتیکه ایشهم متعذر باشد چه المستحقان این ملک
نباید رسانید که در همه مقامات جلوه او سبحانه اظهر ست نحن اقرب الیه من حبل الورید رقعات بنام
اسد خان رقعه ۱۶۵ امین پور خلافت محمد معظم شاه بهادر بنویسد بلکه عرضداشت کنند که
بتجویز خدمت فوجداری جلال آباد بشیخ کریم الله بسیار بجا شد پدرش سپاهی و هم

متصدی از احوالش مفصل اطلاع نداریم منصب او چیست برنگارد و از خارج بعرض رسید
که وکیل منصب دار که در صوبه کشمیر جاگیر دارد بنا بر تقیه محصول جاگیر که از حاصل کشمیر وطن میخواهد
کچهری دیوانی از دلی رجوع داد برعایت وطن دار حق آن منصب دار از ان کشمیری بی پیر می
دهانند در ینصورت جهلا اگر عذر جهالت و بعلی کنند شاید که اکرم الاکرمین کرم کند اما عالما را چه عذر
ست مکرر آواز بلند گفته ایم و باز میگوییم که باراده احقاق حق و رفع تعدی متعدی درو دیگی
هیچ یکی از فرزندان نیست تا بدیگری چه رسد هیچ مرجع بهر امیر که مرحمت شده غیر از روز مبارک
یکشنبه نه بیند و بهمان اکتفا کنید و از خود نسازد در رقعه ۱۷۶ بفرزند عزیز بهادر را بنویسید که دنیا
رفت و آخرت آمدنی شد چیزیکه یادگار خواهد ماند و بکار خواهد آمد و همراه بغار گور خواهد رفت همین امور
خیر که عبارت از باقیات صالحات ست امروز خود را فردای رفتگان باید دانست عاقل آنست
که وقت حال را که بین الماضی والاستقبالست غنیمت داند و از امر خیر و صلاح آنچه تواند فوراً بعمل آرد
و حال را رفته و آینده را شده پندارد زیرا که حال ازوی در رفتن ست و آینده را روی در آمدن
فرد سعدیا هر روز پند مردم + میگویید و خود نمیکنید گوش رقعه ۱۷۷ فدوی با اخلاص اکه بدیده
او فرستادیم وجهت تنبیه پدر و لیسر اعتبار او افزودیم ظاهر بر نخوت و پندار افزود و قدر خود را
گم کرد استغفرالله لازم آنست که لوازم اعتذار و استغفار بر خود واجب شمرده بدیده نصرت
جنگ برود و عذر ها بخواهد و خود را از زمره بیشه ستان پدر پرستی نگارد و واقعه کانپور را
فراموش نسازد نظم هیچ آگه شیر مردی چیست + شیر مرد زمانه دانی کیست + آنکه با دشمنان نکو
ساخت + وانکه با دوستان تواند زیست رقعه ۱۷۸ بفرزند عالیجاه عرضداشت کمترینان متضمن
تفصیل اعتبار خان کرده اند احتمال قوی که سید سعدالله دروغ نوشته باشد بنویسید که عبدالله
بیدل درین مقام دو مصراع دلچسپ گفته فرد بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن + اجابت از در

اکرم الاکرمین زیادہ تر بخشش کرنے والا بخشش کرنے والوں کا ۱۲ احقاق الحق ثابت کرنا حق کا اور دفع تعدی ظلم کا ۱۲ متعدی ظلم کرنے والا

حق بہ استقبال می آید + بنام ابو القاسم خان که بخطاب ملتفت خان سرفراز شده بود و بعد
امیر خان بامیر خان مخاطب شده داروغهٔ خواصان آنحضرت گشته و خیلی در مزاج اقدس راه داشت
و لطیفه‌های حسب حال به موقع بعرض میرسانید صادر شد رقعه ۲۹ محمد اعظم شاه باید نوشت که از
حسن دیانت و جوهر شعور ایشان هم زاده باشد که بیچاره تا چند مجال تاب در دمند خواهد ماند بر شما حق
دارد و تلافی حق مواجب ناخوشنودی خالق است نشنیده اند که فضل سرشار حضرت آفریدگار از گناه
چه قدر عفو جرایم شما عاصیان درگذرد از سیفر باید به اضداد خاطر تا کینه در پرند و غبار پشیمانی از
بر دارند و آن ضعیفه را که غیر از شما دیگری ندارد مشمول عواطف گردانید تو از شهادتش بگذرد
آن روز بید دیدند دنیا گذشتنی و گذاشتنی است لهذا با همه کس ساختنی ع تا کرده گناه
در جهان کیست بگو + کلمهٔ غریب از زبان میان عبد اللطیف قدس سره الشریف یاد داریم که خدا
ناترس را در مزاج راه دادن و دزدی حق را از در راندن بدترین گناهان است حقیقی زبان
عاصی پرمعاصی اثری بخشاد زیاده بدین چه باید نوشت که باید نوشت رقعه ۳۰ حسب الحکم آنکه
سرفراز خان عبد اللطیف خان هر گاه برای سلام عمدة الملک مدار المهام بیایند ایشان اگر سوار
اسپ باشند بعد سلام دست بر سر گذاشته عقب ایشان بروند و اگر بر پالکی سوار باشند بعد سلام
مختار است و اگر بر فیل باشند برابر راه بروند و اگر متکلم شوند جواب بدهند والا در کنار روند و
از اسپ فرود آمده سلام کنند ایشان را و رایان هند و دیگران علیک نقل شقه ۳۱ شاه عالم بهادر
که با فضل خان صادر کرده بود … کمال خان درگذشت وکیل باید نوشت که بعرض رساند
احوال … از حضرت پنهان نیست عنایت الله خان حسن عمل هر یک میرساند
از حضور پرنور هر کرا لائق این کار داند مقرر نماید کشمیری درین صوبه نیست که مامقرر کنیم و
عنایت الله خان کشمیری شده اضافه این خان البته عمل کار غیری خواهد بود و وصول شد فی

نیت پرگنه از جمع می افتد و رعایا ویران میگردند و نهیب و باین حیله گوشش مسموع گردد که اگر بجای
یک روپیه لک روپیه بیارد منظور نیست تغیر بتغیر تغیر در کارها خوف الهی دوام همراه زیب پای دستاری
شرط است دیوان را نباید که خویش و اقربا را کار فرماید میر مرتضی در پونی باشد و دیگر هر کرا اعتماد
بر عمل او باشد برود جاگیر برای ظلم واخذ واجره عمال نگرفته ایم

خاتمة الطبع

بعد حمد منشی کائنات و نعت سر دفتر موجودات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات مخفی مباد که
درین هنگام میمنت انجام انشای دلپذیری و منشات بی نظیری موسوم به رقعات عالمگیری
ملقب بکلمات طیبات که بحکم کلام الملوک ملوک الکلام سرآمد کلام سخنوران و درة التاج بلاغت
و بیان ست در مطبع منشی نول کشور واقع کانپور بسرپرستی عالیجناب معلی القاب
رای بهادر منشی پراگ نراین صاحب بهارگو مالک مطبع دام اقباله باهتمام منشی بهگوان دیال صاحب
بماه دسمبر سنه [illegible]ع بار دوازدهم زیب طبع گرفته ضیای اختتام پذیرفت

قطعه تاریخ طبع سابق از مورخ باکمال سخنور کامل منشی بهگوان دیال صاحب عاقل تخلص مطبع هذا

نا ثر بی عدیل عالمگیر	که کلامش عجب دلاویز است
خوب املا نمود این انشا	فرحت آمیز و هم طرب خیز است
بهر تاریخ طبع او عاقل	گفت انشای بهجت انگیز است

رقعات قتیل - جسمین سلیس عبارت مطابق تکلم اہل
زبان ہو مصنفہ مرزا محمد حسین قتیل تخلص -

رقعات ابوالفضل - علامی وزیر اکبر بادشاہ -

پنجرقعہ - مصنفہ ارادتخان واضح اور مشہور پنجرقعہ
ظہوری ہے پورے حاشیہ پر دو شرح ہیں -

ا - شرح - از عبدالرزاق یمنی -

ب - شرح - از مولوی عبدالاحد -

رقعات بیدل - مصنفہ مرزا عبدالقادر بیدل -

رقعات لچھمی نراین - مصنفہ منشی لچھمی نراین -

رقعات مظہری - سلیس عبارت کے رقعے مصنفہ
شیخ محمد صادق -

رقعات امان اللہ حسینی

رقعات نظامیہ

رقعات گلستان حکمت - از مولوی عبدالغفور ہزاروی

پنجرقعہ ولایت - مصنفہ سید ولایت حسین -

رقعات فیض آگین - مصنفہ منشی نندکشور -

رقعات نامی - مع تقریظات تصنیف مولوی حکیم
الدین ہیڈ ماسٹر اسکول -

دستور المکتوبات - گلزار ولایت از ولایت حسین -

دستور الصبیان - از مصنفہ منشی نوندھ رائے -

فیاض دلبستان - مکاتیب ہیں از منشی ولایت حسین

سلک سلسل - مصنفہ منشی چیند سکا پرشاد -

لذۃ الافہام - مصنفہ منشی سید محمد علیخان عرف
نواب دولہ دہلوی -

کشایش نامہ - مع فرہنگ لغات تصنیف منشی
راج -

توقیعات کسریٰ - دستور العمل خسرو بہ نوشیروان
مصنفہ و مدونہ مرزا جلال الدین طباطبائی -

ابوالفضل - ہر سہ دفتر محشی تحشی مولوی بادیعلی
اشک از ابوالفضل -

رسائل طغرا - مع رقعات طغرای محشی -

حسن عشق - عبارت متین ہے کہ جسمین کتخدائی
حسن عشق میں زور عبارت آرائی دکھایا ہے رتبہ
نثاری کا بڑھایا ہے مصنفہ نعمت خان علی -

مینا بازار - رنگین عبارت مصنفہ ارادتخان واضح -

شرح مینا بازار - نادر شرح ہے از مولوی امام بخش
صہبائی دہلوی -

سہ نثر ظہوری - مع مقدمات ثلثہ ظہوری مشہور بہ نثر
از ملا نورالدین ظہوری ترشیزی -

شرح سہ نثر ظہوری - نثر از مولانا محمد سعد اللہ -

شبنم شاداب - از ملا ظہیرائے تفرشی بڑے رتبہ
کی انشا ہے جسکو مولوی بادے علی اشک نے
تصنیف فرمایا اسکے ساتھ فرہنگ اسکے لغات کی منظم کی -

کلیات سہ نثر - مرزا اسد اللہ خان غالب

دہلوی چیدہ نثر

۱- نثر پنج آہنگ

۲- نثر دستنبو

۳- نثر مہر نیمروز

مظہر العجائب - فقرات و الفاظ صفات ہر شئے کے جو کار آمدان انشا پردازان ہیں مصنفہ مرزا محمد حسن قتیل

تاج المدائح - رنگین فقرات صفات میں بہت عمدہ کتاب ہے از جلوہ نمائی طبع رسا منشی انوار حسین تسلیم سہوانی -

مفتاح الصفات - فقرات صفاتیہ از منشی رام نراین -

صفات کائنات - یہ بے مثل کتاب ہے اسمیں سب اساتذہ کی نثروں سے فقرات صفت ہر شئے موجودہ کائنات کو انتخاب کرکے ایک گنجینہ مرتب کیا ہر صفت کے ساتھ اول اساتذہ کے فقرات لکھکر پھر مصنف نے اپنے فقرات لکھے ہیں شائقین انشا نگار کے واسطے یہ کتاب بمنزلہ ایک استاد کے ہے مولفہ سیالکوٹی مل وارستہ -

صحیفہ شاہی - جسمیں تمہید والقاب و آداب خاتمہ عربی فارسی اشعار ہر قسم کے جنکا استعمال منشیوں کیواسطے ضرور ہے جدا جدا اول میں مرتب ہیں یہ وہ کتاب ہے کہ ملا حسین واعظ نے واسطے شاہزادے کے تدوین فرمائی نہایت صفائی چھپی -

کتب انشاءات و انتخاب درس مبتدیان اردو

انشاے خرد افروز - رقعات و عرائض و پروانہ نویسی وغیرہ کا طریق آموزی مصنفہ منشی فخر الدین -

انشاے مادھو رام - اردو پورا ترجمہ -

انشاے بہار بیخزاں - رنگین عبارت مسجع مصنفہ مولوی غلام امام شہید -

انشاے دلربا - مصنفہ منشی ریوتی پرشاد -

انشاے سرور - بہت عمدہ انشا ہے جسکی بول چال کا لطف موافق محاورہ اردو ہے از مرزا رجب علی بیگ سرور صاحب فسانہ عجائب مرتبہ سید میر احمد -

رقعات اردو - ہر قسم مراتب کے رقعے مولفہ منشی عطا علی تخلص خاک -

دستور الصبیان - اردو -

حلواے بے دود - دستور العمل نیک چلنی کے مع حکایات از حکیم محمد حسین -

عود ہندی - رقعات چکیدہ خامہ حضرت نجم الدولہ مرزا اسد اللہ خان غالب دہلوی -

سلیس عبارت موافق روزمرہ بول چال اردو ہر معلم کے مرتبہ چودھری عبد الغفور -

29-1-20			

١٧٠٤م